

در مقابل لاغراست و لحم زدگی و مسکری را نیز گویند آن چیزی باشد که س و طلا و نقره و امثال آن را بدان پیوند کنند و بعضی نیز
هم آمده است و آن چیز است که درود کران استخوان و چوب را با آن بهم میسباند و بعضی شتاب و تعجیل هم آمده است و در عربی
بکسرتانی یعنی جگر باشد و میانه هر چیز را نیز گویند خصوصاً قبضه کان و میان آسمان را گیدار و وزن نزد بعضی لحم زدگی و مسکری
باشد که آن چیزها را وصل کنند و پیوند نمایند و سرشیم درود کران گویند که آن چیزها را بهم میسباند و بعضی نیز هم هست که قبض
لاغراست و تعجیل و شتاب را نیز گفته اند گبرگ بفتح اول و ثانی بر وزن نظر رستی باشد که در سر که پرورده کتد و خوردند و در دواها
نیز جای برند خصوصاً خنازیر را نافع است اگر با سر که طلا کتد و بر بی اصف خوانند و بسکون ثانی بزبان پهلوی خفتان جنک را
گویند و بکسر اول و فتح ثانی در عربی بزاد بر آمدگی و بلند سالی را گویند و بسکون ثانی بزاد بر آید گبرگ با بای ایجد بر وزن خبرها آتش گبر
باشد چنانکه آتش راست را ماست با گویند چه با بعضی آتش است گبرگ بفتح اول و ثانی و ثالث و سکون کاف کبایه ایست خار دار
که از ابر بی خشک و شیرازی خار سوخت و بصفاهایی هر را گویند و در مغرب حمض الا میر خوانند ضمناً کردن بر و در کرم که
گبرگ با او بر وزن و معنی کبر است که آتش کبر باشد چه در فارسی بای ایجد و در بهم تبدیل می یابند چنانکه ماست با ماست
هم میگویند گبرگ بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بختانی رسیده و بقوفانی زده گوگرد را گویند و آن کرم و خشک است در چهار
و اقسام آن در گوگرد مذکور میشود و زر خالص را نیز گفته اند عربی گبرگ بفتح اول و ثانی بر وزن الس رستی باشد تلخ
شبیبد سنبلوی که بر بی حنظل و بغارسی خریزه تلخ گویند و گویند چهار موضع شخصی را حفر کزید و در دم حنظل بان شخص دادند
تا بخورد همیشه خورد در طرف شد اگر حنظل را بمقدار پشت ناخن سوراخ کتد و پرازد و غن زیق سازند و سوراخ آنرا با خیر حکم بگیرند
و بر بالای آتش نهند تا جوشی چند بزند و بردارند و بر شو سفید مالند سیاه کند و این خضاب است آزموده و بعضی گویند کبک
حنظل است و آن کبایه باشد بغایت تلخ و زهر هلاهل را نیز کبک گویند و در مؤید الفضل پوست نی شکر را گفته اند کبک
بر وزن ارسطو یعنی کبک باشد که زهر گیاه و حنظل است گبرگ بفتح اول و ثانی و سکون سین و فوقانی یعنی کبک است و باشد که
حنظل و زهر گیاه است گبرگ بفتح اول و سکون ثانی و کاف نازی دست را گویند که عربان بد خوانند و بعضی کف دست را
و با کاف فارسی پرنده ایست مشهور و معروف و آن دو قسم میباشد دری و غیر دری هر دو بیک شکل و شمایل لیکن دری بزرگتر
و غیر دری کوچک تر است و عرب آن قبیح است گبرگ بفتح اول و ثانی از سافیان و مطربان و شاهدان مجلس است گبرگ
بر وزن دبدب صدای پای ستوران و شتران و آدمی باشد بطریق اجتماع کبک بفتح اول و ثانی از اسب جاش است که اسب
شوخی و بازیگر باشد گبرگ بفتح اول و سکون رای فرشت پرنده ایست که از ابر بی دراج میگویند گبرگ بفتح اول
ثالث و سکون ثانی و نون و هم بختانی رسیده و برای فرشت زده فلاحن را گویند و بعضی مرغ تیز پر بلند پرواز هم آمده است و بعضی
گویند گبرگ دراج است و آن پرنده ایست مشهور گبرگ بفتح اول و ثانی و سکون لام یعنی گول است و آن پوستی باشد که از پوست
گوسفندان بزرگ و درند گبرگ بفتح اول و ثانی و سکون هم کتابه از دهان بردن آنها مطلوب گذاشتن و زبان مطلوب را میگویند
و پوسته خواطر خواه خوردن باشد و بضم دال علاقه دستار و گویند که بر بکطرف راست ایستاده باشد گبرگ بفتح اول و ثانی
با و او کتابه از پای است و آن جایی باشد از رودخانه که پیاده توان گذشت گبرگ بفتح اول و ثانی و سکون رکی است معروف و آسمان
بدان رنگست و نام کوهی هم هست و عربان کوه را جبل گویند گبرگ بفتح اول و ثانی بوا و مجهول رسیده و ثالث بالف کشیده
و بیون زده نام قریب است از مضافاتیشا بود یعنی باشد که از آسیاب دانه خوانند گبرگ بفتح اول و ثانی و سکون سین

و نای قرشت کنایه از آسمانست گوی **حصار** بمعنی کبود پست است که کنایه از آسمان باشد گوی **باده** یا **باده** برون
 کبوتر کرمی باشد و آب و آرزو ما قبا کوچک خوردند و بعضی گویند مرغی است آبی و ماهی خوار و آرزو بویها خوانند و جوی گویند کوی
 بزرگ و ماهی خوار که جز در شب پیدا نشود و روز بخفتی باشد گوی **طشت** بفتح طای حلی کنایه از آسمانست گوی **کج** برون
 نام جوان افزاسیاب بوده و درختی باشد بزرگ کشته آن لطیف و خوش آینه باشد و بعضی گویند درخت پشه خالست و نوعی
 از بید هم هست و بعضی گویند درخت بید مشک است گوی **ش** با و او مجهول برون جوس بمعنی کج و ناراست باشد و در **ش**
 جهانگیری باین معنی بجای حرف ثانی بای حلی هم آمده است گوی **ک** بفتح اول و ثانی بواو کشیده و بکاف زده مرغ پست کبود
 بمقدار باشد گویند که با هم جنس خود جفت بشود و بعضی گویند مرغی است آبی و سرخ رنگ و از اسرخاب گویند و ترکان عقده خوانند
 و بشد بد ثانی چکارک باشد که بران ابوالمیختر خوانند که **بضم اول** و فتح ثانی شد شیشه یا شاخ یا کدو باشد که جاما
 آنرا بر محل جفاست نهند و بمکنند و معرب آن **قبا** است و برآمدگی هر چیز را نیز گویند و بغیر تشدید هم درست است و بفتح اول
 نیز بنظر آمده است و بابای فارسی هم هست گوی برون صبی مهبون سیاه را گویند **کیتا** بضم اول و فوقانی بالف کشیده
 برون هویدا حلوئی باشد که از مغز بادام و پسته و گردکان و کجند و امثال آن پزند و آن را حلوای مغزی هم میگویند و بعضی با طغف
 و معرب آن قبیط باشد و بعضی گویند نایست که از شکر و کجند پزند و بضم اول و کسر ثانی طعمای است که از خیر آرد کندم سازند و خورد
 و بعضی قطایف گویند و آن رشته قطایف نیست چه بعضی رشته قطایف را کثافه خوانند **کیتک** بضم اول و فتح ثانی و رابع
 و سکون مخفانی و کاف آسیا زنده را گویند و آن آلتی باشد که آسیا را بدان نیز کتند **کیتک** برون **کیتا** بمعنی کیتا است که حلوای
 مغزی باشد **کیتک** بفتح اول برون در پچه چاروائی را گویند که زرد همان او درم کرده باشد و پشت خا در اینز گویند و آن چوبکی
 باشد که باندام پنجه دست یا اندام دیگر سازند و پشت بدان خارند **کیتک** بفتح اول برون وزید لجم زهرگویی را گویند و آن پنجه
 باشد که طلا و نقره رس را با آن بهم وصل و پیوند کنند و سرشیم را نیز گویند و آن چیزی باشد که در رود کران طلا و نقره را استخراج
 را بدان بهم چسباند **کیتک** بفتح اول برون نشین بمعنی از جای کشتن و گردانیدن باشد **کیتک** بضم اول و کسر ثانی
 برون کلیچه آردی را گویند که کندم آنرا بریان کرده و غیر بریان کرده را نیز گویند و بمعنی ولید هم آمده است که در رشته شکسته
 شدن کندم و بلغور باشد **کیتک** برون هر لبه زیادی باشد که از ابتزین فضل مینان در ماه شباط اعتبار کنند **کیتک**
 بمعنی فصل السنه خوانند **کیتک** بفتح اول و کاف و سکون جیم در آخر نوعی از کرفس صحراییست و آنرا بر لبه کف السبع و **کیتک**
 و شیرازی گین ویران و بعضا هانی موسک گویند و آن از مهورم قتال است با سر که برداء الثعلب طلا کنند نافع است و بعضی
 گویند بلفست سرانی نام ملکی است موکل بر حشرات بیان **ستیمی** مرکب نازمی بابای فاصحی **شمل** برون
کیت بضم اول و سکون ثانی بمعنی دهن باشد و بعضی هم گویند و بیرون و اندرون دهن را نیز گفته اند چه در هر جا که بر
 نویسند مراد اندرون دهن است و معرب آن **قبا** باشد **کیتک** بفتح اول برون هلال مرغکی باشد کبود و سفید و دم دراز
 که او را مسجیز گویند بر لب آب نشیند و دم چنانند **کیتک** برون و معنی چنانست و آن ترازو نیست که یک پله دارد و **کیتک**
 سنک از شاهین آن آویزند و بلفست روی قسطاس میگویند **کیتک** برون و معنی کج است و آنرا چمبر نیز گویند **کیتک** برون
 کبریس بمعنی تبدل و بدل کوشی باشد و آن از خود برداشتن و با مردم خوش طبعی و مزاج کردن بسیار و هر چه کونی باشد **کیتک**
 بفتح اول پرنده ایست که با خیر جنس خود هم جفت شود و اگر احیاناً کپول ز پرنده دیگر را ببندد فی الحال ماده گردد و با او جفت شود
 کبند

گویند با خود نگاه داشتن استخوان او قوت باه دهد کتبی بفتح اول و ثانی مشدد و غیر مشدد شاخ و شیشو کدوی و جمان
 باشد که بدان جهات کتد و بضم اول نیز آمده است کتبی بفتح اول و کسر ثانی مشدد و غیر مشدد میمون را گویند عموماً
 و میمون سیاه را خصوصاً در زبان علی هند نیز میمون را یکی میگویند و آن جانور بیست شیبه آدوی کپیدن بر وزن طیدن
 یعنی ربودن باشد بیانیچه نامی هر کاف نامری با تائی فرشت مشتمل بر صی و د و لغت و کتابت
 کت بفتح اول و سکون ثانی تحت پادشاهان را گویند عموماً و تحت پادشاهان هندوستان را خصوصاً که میان آن را
 بافته باشند و بمعنی کاربزم آمده است چه چاه جو در کار بزرگن را کتکن میگویند و بمعنی تحت و چوب نیز آمده است بسبب
 آنکه درودگران را کت میگویند و کتکار و کتسراول بمعنی کت را باشد چنانکه گویند کت کت یعنی کت را کت کتا بر وزن
 خطا بر زبان زنده و پازند کتابت و فرمان و نامد را گویند کتا بون بفتح اول و ضم بای امید بر وزن فلاحون نام مردی و نام زنی
 بوده است و در فرهنگ جهانگیری و مؤید الفضل نام دختر قیصر روم نوشته اند که زن کتاسب بوده است و اسفندیار
 از اوست لیکن در مجمع الفریس سرودی باین معنی بجای بای امید بای حلی هم آمده است الله اعلم کتابت بکسر اول و فتح بای امید
 این لغت را صاحب مؤید الفضل در سلك لغات فارسی نوشته است بمعنی خطی که از اقبل جلی درودی کاغذ یا پارچه
 باریک نوشته باشند کتا م ک بفتح اول بر وزن هزاره حرید الیت که بیشتر اهل هند بر میان زنند و بکتار مجذوف ما مشهور است
 کتا لک بالام بر وزن و معنی کتار که حرید اهل هند باشد کتا م بفتح اول و سکون میم بمعنی تالار باشد و آن عمارتی است
 که از چوب و تخته سازند کتا آن بفتح اول و تشدید ثانی و سکون نوعی از جامه باشد که آنرا از علف سازند طبیعت آن
 سرد و خشک است و پوشیدنش نشف و عطوبت و عرق از بدن میکند گویند اگر کسی خواهد که بدن او لاغر شود در زمستان
 جامه کتان نپوشد و در تابستان جامه کتان شست و اگر خواهد که لاغر نشود بر عکس یعنی در زمستان جامه کتان
 شسته پوشد و در تابستان نوپوشد و در تابستان و دانه را نیز گویند که از آن روغن چراغ بگیرند و بعضی گویند باین
 معنی بکسر اول باشد و پی تشدید کتج بفتح اول و ثانی و سکون های نقطه دار بمعنی کتک باشد که روغن خشک شده است
 و بزکان فروت میگویند و باین بجای حرف ثانی هم آمده است و نان خورشی را نیز گویند که از شیر و روغن ترش و نمک سازند و
 عربان شیر از گویند و بفتح اول و کسر ثانی چاشنی را گویند و آن ترشی و شیرینی بهم آمیخته باشد کتج شین باشین نقطه دار
 بر وزن ملح کیر ماسنی باشد که شیر و روغن و نمک در آن ریزند و خورند و بعضی گویند ماستین باشد که روغن و شیر در آن
 کتد کت آن بر وزن و معنی قطران باشد و آن را رویت سیاه که از درخت عرعر که سر و کوهی است گیرند و بعضی گویند از آن
 صنوبر میگیرند رشک و شیش را میکشد و علت کت و جرب انسان و حیوان دیگر خصوصاً شتر که گن را مالک آن نافع
 باشد و قطران معرب آنت گن و کت با تائی فرشت بر وزن پهلو شکن بلغت زنده و پازند بمعنی پازند و میانی زفتن
 باشد کتس بفتح اول و ثانی و سکون سین پنقطه بر وزن قفس بلغت زنده و پازند بمعنی کوچک و خورد باشد و عربان صغیر
 گویند کتج بفتح اول و ثانی و سکون غیر نقطه دار بمعنی اول کتج است که کتک باشد و آن روغن خشک شده است و بزکی
 فروت خوانند کتبی بر نری کت کتابه از شادی کردن و خوشحالی نمودن باشد کتبی سا م کج با سین پنقطه
 بالف کشیده و برای فرشت مقوم بهار زده بر وزن خشت پاره آن موضع را گویند از پشت اسب که پیش زمین بران باشد کتک
 بفتح اول و ثانی و سکون کاف نوعی از کوسفند است که دست و پای او کوتاه می باشد و بعضی بفتد میگویند و آن کوسفند بزرگ است

و هندی نام داندالیت که او را بگویند و پیزند و در آب کل آلود برزند آبراسان کند **گتکار** بروزن رفتار بمعنی درود گریشد
گتگت بضم اول و سکون ثانی و کاف مضموم و فوقانی بر او کشیده بزبان کیلان کا کوئی باشد و بر پی سفر خوانند **گتگن**
 بروزن لشکر بمعنی کت کار است که درود گریشد **گتگن** بروزن مخزن چاه جوی را گویند که کار بزرگ باشد **گتگن** بضم
 اول بروزن جعل اسب جنیت باشد و آن اسبی است زین کرده که پیش پیش سلاطین و امرا برند و بعضی تل بلند هم آمده است که پیش
 بلند خال و کوه پست باشد **گتگر** بفتح اول و سکون ثانی و میم و سمد را گویند و آن برکی باشد که زمان ابروهار ابدان رنگ کنند و آن
 برک نیل است چنانچه بر پی ورق نیل خوانند و در عربی بمعنی پوشیدن راز و اخفای سر باشد و بعضی بفتح اول و ثانی کجایی را گویند
 شیبه بوسه که آنرا داخل و سمد کنند **گتگن** بابای امجد بروزن فلند مردم کامل و لندی و شکم پرست و پر خور باشد **گتگن**
 بالام بروزن و معنی کتبر است که مردم شکم خواره و لندی و کامل باشد **گتگن** بفتح اول و ثانی بر او کشیده مرغ سنک خواره را
 را گویند و بر پی قطعه خوانند و بضم اول غوره پنبه باشد که غلاف پنبه و پنبه نارسیده است **گت** و **گت** بضم اول و میم این
 لغت از توابع است و بمعنی پنبه باشد چنانکه گویند فلانی **گت** و **گت** بقلان کس میباید یعنی پنبه یا و میباید **گتگت** بروزن پنبه
 بندی باشد که برای نهند و غلی که بر کردن گذارند **گتگن** بروزن محبر سیلاب را گویند و آن شوره زمینی باشد که در صحراها آرد
 مانند آب نماید و زمین شوره را هم گتاند و بضم اول نیز در سنت و نوعی از قماش هم **گتگن** بفتح اول بروزن وزیران
 بمعنی قطران است و آن دارویی باشد که بر آدم و اسب و استر و کاه و وسک کرکین مانند نیک شود **گتگن** بفتح اول بروزن نیر و صمغ
 درخت قناد است و آن بوته باشد خار دار که شتر آنرا خورد مگر سالیکه باران کثیر بارد **گتگن** بفتح اول بروزن ادیم خبکی و شکلی را گویند
 که آب از او مطلقا تراوش نکند و بمعنی شوره زمین هم **گتگن** بیابان **گتگن** بیابان **گتگن** بیابان
گتگن لغت و کنایت **گتگن** بفتح اول و سکون ثانی نقیض است باشد که آن خم و معوج و ناراست است و نوعی از ابریشم
 نرم است که قیمت را نیز گویند و بمعنی مطلق قلاب آمده است عموماً و قلابی که از آن بیخ در بخدان اندازند و کشتی بانان کشتی خضم را
 بجا ب خود گشتند خصوصاً و بضم اول کجایی است که کان کران بر بازوی از جا در آمده بندند و مهره سفید کم قیمت را نیز گتاندند
گتگن بضم اول و ثانی بالف کشیده مختصر هر کجاست و بمعنی هر کجا نیز آید و بمعنی **گتگن** بکسر کاف و چه بکسر جیم فارسی باشد بمعنی
 بجای که چه استعمال میشود و بمعنی جا و مقام هم آمده است چنانکه گویند هر کجا باشد یعنی در هر جا و هر مقام که باشد و بمعنی **گتگن**
 بفتح کاف که کلمه انکار است و کدام جا هم **گتگن** بفتح اول و بای امجد بروزن و معنی کجا و است و آن جانی باشد که همه
 نشن سازند و بر شتر بندند و بر پی هودج خوانند **گتگن** بفتح اول بروزن نماز آلتی باشد از آهن مانند تیش و نیز غیر آن
گتگن باغبان نقطه دار بروزن دماوند چانه باشد که درون آنرا میباید بر شتر کج پر کرده باشند و در روز جنگ پوشند
گتگن با کاف بروزن و معنی **گتگن** است که جامه روز جنگ باشد **گتگن** با واو بروزن و معنی کجا به است که بجز هودج
 گویند **گتگن** بفتح اول و ثانی و بای امجد مختلف کجاییه است که کجا به باشد **گتگن** بفتح اول و ثانی و سکون کاف آهنی باشد که
 در دست دارد که نیل بانان بدان نیل را بهر طرف خواهند بردند و آن بمنزله صانست و خوب کجی را نیز گویند که بر سر خوب قبق بندند
 و خوب قبق چوب پست بلند که در میان میدان بر پا کنند و کوههای طلا و نقره از آن آویزند و غیر بران اندازند هر که بران کوهها را
 کوهها از آن او باشد و بر پی او را بر جاس گویند و خوب سر کجی را نیز گویند که بدان کوس و قنار نوازند و پیی باشد سیاه و کج بر
 دم بطا و ابدک نزد آنرا پشتر شامران بر سر زنند و زنان هم گاهی بر یکطرف سر بند کنند و مطلق قلاب را نیز گتاندند و نام دادند

هم هست که در داروهای چشم بکار برند و آن نوعی از گوش ماهی باشد و شیر از زبان آنرا تصبک و عریان حلزون و شیخ
 خوانند و معنی خیم هم بنظر آمده است که خم کوچک باشد و کوزه سفالی را نیز گویند که درون آنرا پرا زخم کرده باشند **کحل**
 بفتح اول و ضم کاف کنایه از محبوب و معشوق باشد **کحل** بفتح اول بر وزن هبله برنده ایست از جنس کلاغ و آن سیاه و سفید
 میباشد و آنرا عکده هم میگویند و بعضی بفتح اول و بعضی بفتح اول و بعضی بفتح اول و بعضی بفتح اول و بعضی بفتح اول
 بر وزن صبور نام دو اینست که آنرا زربار گویند و اهل مکة عرق الکافور خوانند گویند این لغت مندست **کحل** بضم اول بر وزن
 سلوک نام علق و مرضی است که آنرا کهنکو خوانند و بعضی بفتح اول و بعضی بفتح اول و بعضی بفتح اول و بعضی بفتح اول
 بشیرازی در اینست که آنرا کاج گویند و عروس در پرده باشد **کحل** بفتح اول و ثانی و ثالث مخفف چهاره است که عریان بود و **کحل**
کحل بضم اول و ثانی بنحیاتی رسیده و برای قرشت زده و فح و ال یعنی پیشوا و سر کرده مردمان باشد و بضم اول و فح و ثانی نیز
 درست است و باین معنی باجم فارسی هم آمده است **کحل** بر وزن قدیم برکتوان را گویند و آن پوششی باشد که در روز جنگ
 پوشند و براسب نیز پوشانند **کحل** بفتح اول بر وزن کین برکتوانی باشد که درون آنرا ابریشم کج نهاده باشند و در روز جنگ
 پوشند و اسب را نیز پوشانند و بکسر اول آرد و روغن را گویند بیان ششمی مرکب تازی باجم فارسی **کحل**
کحل بضم اول و سکون ثانی معنی فلوس ماهی باشد **کحل** بضم اول و سکون ثانی و رای بنقطه
 بنحیاتی کشیده طعامی است مرکب از برف و ماش و روغن و پشتر و دهنده و ستان پزند **کحل** بفتح اول بر وزن لچک جانوری است
 که مثل آبراپاره کند و او را مثل در نیز گویند **کحل** بر وزن و معنی کنگولست که کدا و کدائی کتده باشد چکاسه **کحل**
 کدای است و آنرا چکول هم گویند که یکطرف اول **کحل** بنقطه دار باشد **کحل** بفتح اول و سکون لام شخصی را گویند که سر او موی نداشته
 باشد و زخم یا دغهای زخم داشته باشد و او را بعضی بفتح اول خوانند و آدمی حیوانی نیز گفته اند که باها را گویاج باشد یعنی راست و
 درست نباشد و بعضی **کحل** هم هست و آن جانوریست که مثل آبراپاره کند و باین معنی بضم اول نیز بنظر آمده است **کحل** بضم اول
 ثانی و فح لام چیزیت از جمله سموات خصوصاً کرک و سلک زود میکشد و آنرا بعضی قاتل الکلب و خانق الهم خوانند **کحل** بفتح
 اول و ثانی بر وزن دغلی نام قریب ایست از قرای صفانا و مرضی است که طفلان را در سر بهم رسد و بعد از نیک شدن موی بر نمی آید
کحل با و مجهول بر وزن قبول جنبانیدن گفته باشد و سرین هنگام رقصیدن **کحل** بفتح اول و ثانی انگشتری نیکن خانرا
 گویند یعنی حلقه باشد از طلا و نقره و غیره که بر انگشت کنند و آنرا بعضی **کحل** خوانند بفتح خای نقطه دار و بدان شبه بازی کنند و کجه
 بازی همانست و زخم و چاندان نیز گویند که موضع ریش بیرون آمدن باشد **کحل** کل کرکن کنایه از ظاهر شدن و فاش گردیدن
 چیزها همانی باشد **کحل** بر وزن وزیر سر کرده و پیشوای مردمان را گویند **کحل** بفتح اول و دال ایجد یعنی کپری است که سر کرده
 و پیشوای مردمان باشد و بضم اول و فح ثانی هم گفته اند **کحل** بیان هفتمی مرکب تازی باجم فارسی **کحل** بضم اول
 و کنایت **کحل** شریعت اشاره بمحضرت رسول صلوات الله علیه و آله است **کحل** بضم اول و سکون و لام الف ایست
 مشترک بر چند چیز اول بر کاف و زبان و آن دو اینست معروف که لسان الثور خوانند و دویم مرزنگوش را گویند و آن نیز دو اینست که
 اذان الفار خوانند و سیم عربل حمرانی باشد و چهارم **کحل** و جوهر را گویند که ابوخلسا باشد **کحل** بفتح اول و ثانی بفتح خای نقطه دار
 و اینست که آنرا حصص میانی گویند **کحل** فارسی از روی را گویند و آن صمغی باشد سرخ و سفید که آنرا عزروث خوانند
کحل بر وزن بفتح بای فارسی کنایه از تار یکی شب باشد **کحل** بضم اول و سیاهی باشد **کحل** بضم اول و ثانی کنایه

از تاریکی شب باشد **کَلْبِي شَب** معنی کلبی روز است که کنایه از تاریکی شب باشد کجلا بروزن هویدا حشیشی است
 که بفارسی کاوزبان و عبری لسان الثور خوانند **بیانه شمری** مرکب تازی باخای نقطه و آرمشمل بر پنج لغت
 و کنایت **کج** بضم اول و سکون ثانی کباهی باشد که از درون آب روید و از آن حصیر یافتند و در خراسان انکور و خربزه بدان
 آویزند و گرم را نیز گویند چه هرگاه گویند که بغلان چیز کج افتاده است مراد آن باشد که گرم افتاده است و هر صوت مهیب و زشت باشد
 که بسازند و اطفال را بدان ترسانند و باین معنی بفتح اول هم بنظر آمده است و بفتح اول نام شهری و مدینه ایست و بکسر اول معنی
 تلخ و بزه باشد و گاهی این لفظ را بجهت نفرت نمودن اطفال از چیزی که نخواهند با ایشان بدهند یا خواهند که از ایشان بگریزند گویند
کختک بضم اول بروزن خفته معنی شعله آتش باشد **کج** بضم اول و سکون ثانی و جهم کباهی باشد که از آن جاروب سازند و
 آتش هم بدان روشن کنند و باین معنی با جهم فارسی هم آمده است **کجی زندک** بفتح اول و زای فارسی بروزن شرمند معنی دیو باشد که در
 مقابل پری است **کجکج** بکسر هر دو کاف و سکون هر دو خا کلمه ایست که او را در وقت نفرت فرمودن از چیزی گویند و صدای خنده
 را نیز گفته اند و بضم هر دو کاف صدا را آوار میفرمودن و سرفیدن باشد و بمعنی حرارت و گرمی هم آمده لیکن اشاره بجهت کثرت شده
بیانه شمری مرکب تازی با **ال بجد** شمل بر **پست** و **چهار لغت** که بفتح اول و سکون ثانی معنی
 خانه باشد و عبری پست خوانند و بمعنی تخت و اول هم آمده است و باشد بدان در عربی بمعنی جد و جهد و کوشش باشد و
 بلغت زند و پازند بمعنی گش باشد بفتح و عبران شخص گویند **کدای** بکسر اول و ثانی بالف کشیده و سیم بختانی رسیده سنگی
 باشد سبز تیره رنگ و آن در سواحل مجور هم میرسد و خفیف و درشت میباشد از باب صنعت او را بر فلعی طرح کنند **کدایا**
 بابای امجد بروزن فردا بلغت زند و پازند بمعنی دروغ باشد و عبری کذب خوانند **کد بانق** بی بی و خاتون و بزرگ خانه را
 گویند چه کد بمعنی خانه و بانو بمعنی بی بی و خاتون باشد و در اصطلاح زنی را گویند که معتبر و موقر باشد و سامان خانه را
 و در اصطلاح بوقند و پیش منجمان دلیل جمع است چنانکه کد خدا دلیل روح و کیفیت و کیت هم مولود را از این دو اصل
 استخراج کنند و این دو بی هم نباید باشد و هر کدام از این دو که بی دیگری باشد عمر مولود را بقا نبود و کد بانو بانو نانی هیلج
 خوانند و معنی آن چشم زند کیت **کد خدا** بمعنی صاحب خانه باشد چه کد بمعنی خانه و خدا بمعنی صاحب و مالک آمده است و
 در اصطلاح عرف شخصی را گویند که موقر و معتبر و کار ساز و مهم گذار مردم باشد و پادشاه را هم کد خدا میگویند و مورد پوزایی
 گویند که زن داشته باشد و نزد منجمان دلیل روح است چنانکه گویند کد بانو دلیل جسم باشد و کیفیت و کیت هم مولود را
 از این دو دلیل استخراج کنند و اگر یکی از این دو نباشد عمر مولود را بقا نیست **کد م** بفتح اول و ثانی و سکون رای فرشت
 رستی باشد بسیار خوب و از اکادی گویند شراب آن حصه و جدی را نافع است تا امجد بیک کسی را که آبله بیرون می آید بگذرد
 از شراب کادی بیاشامند اگر عدد آن پنج باشد بشتر نرسد **کد م** بضم اول و رای فرشت و سکون ثانی و سیم فله باشد مانند
 اوزن و آن بیشتر در میان زراعت برنج روید **کد سست** بضم اول و کسر ثانی و سکون سیم بفتح و جیب بدست را گویند و در
 شهر خوانند و آن مقدار ایست از پنجه دست آدمی مابین انگشت کوچک و انگشت بزرگ **کد قش** بفتح اول و ضم ثانی و سکون
 فا و فو ثانی کاسه سر را گویند **کد کد** با کاف و دال امجد بروزن و سوسه آواز و صدای خابینک و سندان و امثال آن باشد
کد ت بکسر اول و ثانی و سکون نون جمع دو دوستانی را گویند که قریب بده هزار مردم در ایام عاشورا اجتماع شوند و کبر
 کنند و چیز و صحت و پشت پانی را نیز گفته اند **کد کت** بروزن تنگ چوبی باشد که کارزان و دقانان جامه را بدان دفاتی
 کنند

کتد کدنگد با کاف فارسی بروزن خورنده بمعنی کدنگست کبدان جامد قافی کتد کد و کد بفتح اول و سکون
 ثانی و دوا بالف کشیده و دال پد نقطه مفتوح بنای دیوار عمارت و خانه را گویند کد و کد با بفتح اول و بای بالف کشیده بود
 هود آتش کد را گویند چه بمعنی آتش است کد و کد بفتح اول و ثانی بوا و مجهول کشیده و بجای نقطه دار زده بمعنی حمام و گرم
 خانه باشد و بمعنی جام هم بنظر آمده است کد و کد بفتح اول بروزن هود اند گرم معده را میگویند کد و کد نیمه بانون
 بختانی رسیده و فتح هم کوزه و ظرف شراب خور را گویند کد و کد بضم اول و ثانی بروزن ستوه بمعنی خراش و خراشیدن
 باشد و بمعنی گرفتن هم آمده است کد و کد بفتح اول و ثانی بمعنی خانه باشد همچو بتکه و بمعنی ده نیز آمده است که بجزئی قریه گویند
 و بضم اول و فتح ثانی ملازه را گویند و آن دو نگه مانند می باشد در انجا کام و بمعنی خراش و خراشیدن هم هست و کلید
 خانه و باغ و امثال آنرا نیز گویند و چوبکی را نیز گفته اند که کلیدان بدان بند شود کد و کد بضم اول بروزن سرین بمعنی
 کدنگ است و آن چوبی باشد که از زان و دقاقان بدان جامد قافی کتد کد پند بضم اول و فتح آخر که نوز باشد
 بمعنی کدین است که چوب کازران و دقاقان باشد کد و کد بفتح اول و ثانی بختانی مجهول رسیده و دوا و مفتوح بر
 قرشت زده بر زبک و زراعت کتده را گویند و باغبان را نیز گفته اند و رئیس و دلش سفید قریه و ده را نیز میگویند و بمعنی کدنگ
 خانه و صاحب خانه و سران هم و کنایه از دنیا و روزگار هم هست کد و کد بمعنی بز بگری و ده قافی و ذاعت کردن و باغبان
 باشد بیانی همی کد کاف تا زبک با برای قرشت شمل بر یکصد و نوزده صد لغت
و کنایت کد بضم اول و سکون ثانی نام دورود خانه است یکی در شیروان و دیگری در فارس و بر این دورود خانه ابر
 عندالدوله دلی پلی بسند است و بمعنی برنج هم بنظر آمده است که عربان از خوانند و در عربی حوض آبی را گویند که هر یک
 از طول و عرض و عمق آن سه و جب و نیم در سه و جب نیم باشد و بفتح اول کسی را گویند که گوش او چیزی نشود و بجز پشم خواهد
 و بمعنی زور و قوت و تاب و توان و مراد و مقصود هم آمده است کد و کد بضم اول و ثانی بالف کشیده مختصر هر کجا باشد چنانکه
 گفته اند که کج و دولت بود بادشاست یعنی هر که را بمعنی کد بضم اول و ثانی بالف کشیده مختصر هر کجا باشد چنانکه
 چنانکه هر که گوید که کسی مراد آن باشد که کدام کس یا میگویند و در عربی گریه را گویند که اجرت نشستن در خانه و دکان کسی
 بار کردن شتر و الاغ و امثال آن باشد و بفتح اول و نشد بدان سر تراش و حجام را گویند و آنرا گرای نیز میگویند با ضانه بختانی در
 آخر کد چیدگ بفتح اول و کسر هم ایجاد بروزن تراشیدن بانگ و فریاد کردن مرغ خانگی را گویند در وقت پهنه نهادن
 و باجه فارسی هم بنظر آمده است کد و کد بفتح اول و ثانی بالف کشیده و بجای نقطه دار زده بانگ و فریاد ماکیان باشد در وقت
 پهنه نهادن و باجه هم بنظر آمده است کد و کد با حای نقطه دار بروزن فراوان نام بسر بزرگ افراسیابست کد و کد بضم
 اول بروزن مراد جامد که نهد پاره پاره را گویند و باین معنی بازای نقطه دار هم آمده است کد و کد بضم اول بروزن کثاده
 بمعنی کراد است که جامد که نهد باشد و بفتح اول هم بنظر آمده است و باین معنی بیجا حرف آخر رای پد نقطه هم گفته اند کد و کد بضم
 اول بروزن چهار چوب زبرین در خانه باشد که چوب آستانست و زمینی را نیز گویند که بیجهت سبزی کاشتن و غیر آن مستعد کرده
 و کنارها آنرا بلند کرده باشند و کنارها آنرا بلند کرده باشند کد و کد بضم اول بروزن کوارا بمعنی کوار است که چوب آستان
 در خانه و زمینی که بیجهت زراعت کردن مستعد کرده باشند و باین معنی بیجا حرف ثانی دار هم گفته اند و بیجا حرف آخر دال هم
 بنظر آمده است اسد اصل کد و کد بفتح اول بروزن کناره جامد که نهد پاره پاره را گویند کد و کد بضم اول بروزن کداز کوزه

آب سرتک باشد که مسافران با خود دارند و از اثاثت نیز میگویند و بمعنی حوصله هم هست که چینه دان مرغ باشد فتح
 اول هم آمده است و آن تب و حرارتی را نیز گویند که زنان را در وقت زائیدن از شدت درد بهم میرسد و بکسر اول بمعنی
 حرام و راه رفتن از روی ناز و غمزه باشد و امر با بمعنی هم هست یعنی بخرام و بیلی را نیز گویند دست دراز کرده و طرف آنرا جلفه
 باشد و در لغت ما بر حلقه ها آن بسته میکشند و زمین را بدان میکشند و هموار میکشند که از آن بکسر اول بروزن خراما است
 و کران زیدن بروزن خرامیدن باشد و باین معنی در فرهنگ جهانگیری بضم اول و کاف فارسی آمده است که لیس بضم اول
 و ثانی بالف کشیده و بسین بنقطه رزه پرنده باشد سیاه و سفید که بر کنار آب نشینند و دم جنباند که است بضم اول و ثانی
 مخفف و فتح سین بنقطه مصحف و کلام خدا را گویند و با ثانی مشد بصری و مشد و کتاب باشد که لیس بضم اول بروزن لواثر
 بمعنی پریشان باشد و نام مرغی است سبز رنگ بصری آینه که است بضم اول و شین بنقطه دار بمعنی طرز و روش و صفت گویند
 باشد که است بضم اول بروزن خراشیدن بمعنی تپاه شدن کار و پریشان کردن بدن باشد که است بضم اول بروزن خراشیده بمعنی باشد
 شده و آشفته و پریشان گردیده باشد و بمعنی تپاه و نابود هم هست که لیس بضم اول بروزن سراخ گیاهی باشد که باز و فرو آمده و آن
 از جای بد و رفتن را بدان بندند که است بضم اول بروزن هلاک نام پرنده ایست که بود و سفید و دم دراز که بر لب آبهان نشیند و دم
 خود را بجنباند و آنرا بصری صعوه گویند و بعضی عکس را گفته اند و باین معنی بضم اول هم آمده است و بعضی گویند که گس که بود نه
 باشد و آن پرنده ایست پر خط و خال از ته و کوچک تر که بصری سلوی و بزرگی بلند چین خوانند که است بضم اول بروزن سراپا
 بمعنی که گس که بعضی عکس و بعضی صعوه و بعضی بلند چین گویند و اصح آنست که پرنده باشد دم دراز که پیوسته در کنار آب نشیند
 و دم جنباند که است بضم اول و کاف بروزن سراپا را گویند و آن پرنده ایست معروف و بضم اول و فتح کاف زاغ و کلاغ هر
 دو را گویند که است بضم اول بروزن امان بمعنی کنار باشد که در مقابل میانست و بمعنی انتقام هم هست که در مقابل ابتداست و
 کرانه و گوشه گرفتن و دوری کردن را نیز گفته اند و بضم اول اسبی را گویند که رنگ او ماپن زرد و بود باشد و باین معنی بضم اول
 الف هم آمده است گویند ترکیب که است بضم اول بروزن زمانه بمعنی کران باشد که کنار است و مرغی را نیز گفته اند سیاه رنگ و بیلی
 التیر بمعنی تند نتواند پدید که است بضم اول و ضم هزه بروزن سه پوش چرخ دو رخ کوی را گویند که است بمعنی که او نیز است
 که زیره روی باشد و آنرا نامخواه نیز گویند که است بضم اول بروزن نباه بمعنی کنار و انتها و نهایت باشد که است بضم اول و آخر که تخمائی باشد
 مرغی است سیاه رنگ و بیلی التیر بمعنی است پرواز و بکسر اول اجرت بار کردن اسب و شتر و غیره و اجرت نشستن در خانه و مکان
 مردم باشد که است بضم اول و سکون ثانی و بای ایجد بمعنی اضطراب و اندوه باشد و گویند عربیست که است بضم اول و سکون ثانی
 و بای فارسی بالف کشیده گیاهی باشد روانی و از اهلند و دم میگویند و با کاف فارسی هم هست و بای ایجد نیز آمده است که است بضم اول
 بسین بنقطه بروزن تنبا کونوعی از حر است و آن کوچک میباشد و چون آزار زنند و مش از بدن جدا شود و تا دیر می حرکت کند و
 عریان و زغده گویندش از موز با است و گویند هر که زغده را زنند چنان باشد که مفت بد و بیلی تصدق کند و با شین بنقطه دار هم آمده
 که است بضم اول بروزن و بمعنی چلباسه است که زغده و کراسو باشد که است بضم اول با شین بنقطه دار بروزن و بمعنی که پاسه است که زغده
 و چلباسه باشد که است بضم اول بروزن دنبال نام ولایتی است از فارس و بفتح آنجا مشهور است که است بضم اول و بای فارسی
 و او بروزن سراران بمعنی که است و آن گیاهی باشد روانی که هلند و زگویندش که است بضم اول و کراسو بمعنی بسین بنقطه و شین
 نقطه دار بروزن اقرایش بمعنی که پاسه است که زغده و چلباسه باشد که است بضم اول و ثالث بروزن هرگز خیار و از آنرا گویند

و بربی قناره الحار خوانند که کس و کیش بفتح اول و ثالث و سکون سین بنقطه در لغت اول و شین نقطه دارد در لغت دوم
هر دو بمعنی جانور است کرده رموزی از جنس چلباسه دست و پای کوتاه دارد و بیشتر در ویرانها میباشند گویند هر که آبگود و ناله
از در زخم میباید و سام ابرص همانست که کسب و کیش اول با سین بنقطه و دویم باشین نقطه دارد بر وزن لیلو و بمعنی کرباسه است
که چلباسه و وزغ باشد که کسب و کیش اول بر وزن مدرسه و دویم بر وزن اقمشه هر دو بمعنی کرباسه است که سام
ابرص باشد که کیش و کسب با بای فارسی نام رستی باشد و آن در کنار دریای هند بهم میرسد و آنرا بلکنستان کربن که نوعی
از چلباسه باشد تشبیه کرده اند که کسب بفتح اول و آخر که بای ایجاد باشد مرغی است که آنرا سبزک میگویند و بمعنی وزغ و چلباسه
هم آمده است و بضم اول و فتح آخر بمعنی دکان است و رستی و گیاهی هم هست که آنرا خوردند و بربی حلف گویند که کس
بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی نام میوه خار است که آنرا بربی شو که قطعه گویند و آن میوه البت شبیه مغز نوب شامی و
معرب آن فرط باشد که قانع بر وزن چماخ بمعنی عزم هست باشد بمعنی امور عالیه مادام که به نهایت نرسیده باشد بنظر او در دنیا
که تکلم بفتح اول و ثالث و لام پس آمد و در شت اندام را گویند که کس و کس با میم بالف کشیده بر وزن محمود نام حکیمی و در لغت
بود و آنرا سیان که کس بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی بمعنی پیراهن است و معرب آن فرط مانند و بربی تمبص گویند و
جامد و قبای یک نمی و نیم تنه را نیز گویند که عربان سر را را گویند و بکسر اول علفی باشد که از آن جاروب سازند و درخت کوچک
خار دارد که آنرا شتر خار گویند و بفتح اول نقطه زمین زراعت کرده و سبزی کاشته را گویند که کس و کس بفتح اول که با هم باشد
خوشبوی و آنرا بربی از خر گویند که کس بفتح اول بر وزن لشمینه پرده سفیدی باشد مانند کاغذ که عنکبوت سازد و بدرون
آن رفته تخم دهد و بچربارد اگر آنرا بر بازوی کسی که شب رنج میکرده باشد بندند زایل شود که کس بفتح اول و سکون ثانی و جیم
کوی کربا را گویند و با جیم فارسی هم باین معنی و هم بمعنی شکاف کربان پیراهن و کس باشد و بکسر اول و ثانی پارچه را گویند که
از کربا پروان آوردند و آنرا بربی نواره خوانند و تراشه خریزه دهند و آنرا نیز گفته اند و باین معنی بکسر اول و سکون ثانی هم آمده است
و اصح این است و بضم اول و سکون ثانی و جیم فارسی هم بمعنی تراشه خریزه دهند و آنرا غیر آن هست که جیف و بانای سحنه
وزن لیلو برنده باشد از نیه و کوچک تر و آنرا بربی سلوی و بزرگی بلده چین گویند که کس بضم اول بر وزن بردن استخوان
زنی را گویند که توان جاوید مانند استخوان گوش و سر استخوان شانه و استخوان پهلو و مانند آن را آنرا بربی عضو است خوانند
غرضونین گویند که کس بضم اول و فتح جیم فارسی خاندان باشد که فالیز بانان و مزارعان در موزر عمده و سایر فالیز از چوب و علف
سازند که کس بفتح اول و ثانی و سکون ثانی و نقطه دار مخفف کس است که کس و بی شعور و بچرب شده باشد و عضوی را نیز
گویند که این حال بهم رساند و شخصی را نیز گویند که این حال داشته باشد و آن حال را بربی خدر گویند و نام موضعی هم هست
در ملو و اله و بفتح اول و سکون ثانی نام محله و نام دهی است و در بغداد که شاپور ذوالاکتاف آنرا بنا کرده است که کس
بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و فوقانی بمعنی اول که کس است که بچرب شده و بچس و بشعور گردیده باشد اعم از انسان و اعضای
انسان که کس بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و فوقانی بنقطه و الف و هاء بمعنی پیاده باشد که در مقابل سوار است که کس بفتح اول و سکون
ثانی و دال ایجاد ماضی کردنست بمعنی بفعل آورد و بمعنی کردار هم آمده است که کار و عمل و بفعل آوردن آنها باشد اعم از نیک
و بد و شاخ را نیز گویند که در وقت پیراستن از درخت بریده باشد و بکسر اول هم آمده است و بضم اول نام طایفه ایست شهرو
از صحرانشینان و ایشان در نرها ضحاک پیدا شدند و قطعه زمینی را نیز گویند که کنار آنها آنرا بلند کرده باشد و در میان آن سبزی

بکارند با زراعت دیگر کنند و زمین زراعت کرده را کوبند و موافقت و زراعت شمالی و برنج و سبزی خوردنی و مانند آن را خصوصاً و بعضی آب انبار و نالاب هم هست که بعضی شمر کوبند و چوپان و کوسفند چران نیز گفتند که **کوی** بر وزن بغداد بنای عمارت و دیوار و امثال آن باشد و باین معنی بفتح آخر هم آمده است که کرده باشد **کوی** امر بکسر اول بر وزن بسیار بمعنی شغل و عمل و کار و بفعل آوردن آنها باشد از نیک و بد و طرز و روش و قاعده را کوبند که **کوی** بفتح اول بر وزن صر زمین پشته پشته و زمین سخت و زمین کوه و دوه را کوبند **کوی** بکسر اول بر وزن خرسک بمعنی لغز و چلیستان باشد و از این نظم و نثر از هم پرسند از نظم چنانکه آن چیست که پاوسرندارد که راست و دراز و در ندارد اندر شکست ستارگانند جنز نام دو جانور ندارد که خریزه باشد و از نثر مثل اینکه پهن ما در شما و دراز پدر شما چه چیز است و مراد از آن مقنعه و دستار بود که **کوی** با کاف فارسی بالف کشیده بر وزن انتظار نامی است از نام خداوند بمعنی دانسته و عدا هم گفته اند که **کوی** بازای نقطه دارد در آخر بر وزن استیاز بمعنی کرد کار است که نام خدای تم و دانسته و عدا باشد در فرهنگ جهانگیری **کوی** بر وزن درو مند بمعنی جلد و شد و تیز و تخیل و شتاب و سخت باشد یعنی بسیار جلد و تیز و تند **کوی** بر وزن سر جنب دیوت و ابله و بی اندام باشد **کوی** کن بفتح کاف فارسی و سکون لام بمعنی گردنگست که دیوت و ابله و بی اندام باشد **کوی** بر وزن بد خوشاخی را کوبند که از دوخت بریده باشند که **کوی** بر وزن هرزه کار مردم جلد و آزموه و کاردان و تجربه کار را کوبند و نگرده کار در مقابل این است که **کوی** بفتح اول و ثالث بختانی رسیده و لام مکسور بنون زده نوعی از انجدانست و از انجدان روحی کوبند و چارپان را خوردن آن باعث زیادتی نتاج کرد و بعضی بجه بسیار آوردند که **کوی** بضم اول و سکون ثانی و زای نقطه دار زبیدی را کوبند که میجه سبزی کاشتن و زراعت دیگر هموار کرده و کنارها آزابند کرده باشد که **کوی** بفتح اول و سکون ثانی و بهم بالف کشیده بر وزن مزربان آسمان را کوبند مطلقاً و بعضی عرش اعظم هم گفته اند که آسمان نهم باشد و باین معنی بفتح اول و ثانی هم آمده است که بر وزن نمکدان باشد که **کوی** بر وزن کردن نیم تاج مرصعی بوده است که ملوک پیشین از بالای سر خود میجه تین و تبرک می آویختند و گاهی بر سر نیزی نهاده اند و باقی را نیز کوبند که از دیبا روختند و با کاف فارسی هم آمده است و در عربی میاسر و فوق سر خوانند و بمعنی زنبیل هم هست که **کوی** بضم اول و فتح ثالث بمعنی کرز است که زبیدی باشد از برای کاشتن تخمه تخمه ساختند و هموار نموده و کنارها آزابند کرده باشند و آن بلند پرانیز کوبند که در کنارها مرکز کنند و بفتح اول و ثالث ما در زادی را کوبند که آلت تناسل نداشته باشد که **کوی** بضم اول و بهم بالف کشیده در بهار زده رستنی و گیاهی باشد بنایت خوشبو و آبیاری کشت و زراعت را نیز کوبند که **کوی** بضم اول و فتح ثانی و سکون سین پنقطه بمعنی چرک و بیم اندام باشد و بیج و شکن موی را نیز کوبند و موی پیچیده بعد راهم گفته اند و بعضی بضم اول و ثانی بمعنی چرک و بیم و بضم اول و سکون ثانی موی پیچیده را کوبند که موجب باشد و باین معنی با کاف فارسی هم آمده است و بکسر اول در عربی اصل و نسب چیزی و خانه ها در هم پیوسته و متصل بهم بول و سرکین بر هم نشسته و بر سر هم جمع شده را کوبند که **کوی** بفتح اول بر وزن ترسانا ظرفی باشد مد و دو صد و قمانند که از کل یا چوب سازند و نان و حلوا و میوه و امثال آن در آن گذارند و بکسر اول ببعث هندی مزارع و زراعت کتده را کوبند که **کوی** با بامی امید بر وزن و معنی کفر است و آن رستنی باشد که خورند که **کوی** بضم اول و ثانی قوشت بر وزن شفق کون بمعنی چنان باشد و آن تراز و مانند لیست که چیزها بدان وزن کنند و بهمین معنی افتاد که ستوان هم بنظر آمده

که بعد از و الف باشد که **سکون** ثانی و ثانی و سکون ثالث و طای محلی بواو کشیده و بسین بنقطه زده بلغث
 انجیل نام پاری تعالی است جل جلاله و با اول و ثانی مفتوح علی را گویند که **سکف** با نای معفن بر وزن و معنی
 کرسی است که کوفس باشد و آن رستی بود که خوردند که **سکج** بر وزن شطرنج یعنی کم همتی باشد و آن ضعف نفس است از
 طلب مراتب عالی که **سکس** بکسر اول و ثانی و سکون ثالث و فتح نون چرک در پی را گویند که بر روی زخم بسته و سخت شده باشد
 و بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث و نون نام غله ایست تیره رنگ و طعم آن ما بین ما بین ماش و عدس باشد آنرا مقشر کرده
 بکاو دهند که در اچا و فریب کند و بیوانی ارونش خوانند و یا شین نقطه دار هم بنظر آمده است که **سکس** بضم اول و فتح ثانی و
 و بسین بنقطه چرک در پی را گویند و موی پیچیده و مجعد را نیز گفته اند و در عربی بکسر اول و سکون ثانی اصل هر چیز بول و برکن
 در هم نشسته را گویند که **سکس** خالک بضم اول و سکون ثانی کنایه از کوه خاکست که زمین باشد و بضم اول و ثانی ماکانی را
 گویند که از بیضه هادن باز ایستاده باشد که **سکس** علی بن موسی علیه السلام است که **سکس** است
 بفتح اول بر وزن ترسیدن یعنی فروتنی کردن و فریب دادن باشد و با بن معنی باشند نقطه دار هم آمده است واضح آنست
 که **سکس** بضم اول و سکون ثانی کنایه از آفتاب عالم است و کنایه از روز هم هست که بفرجه بوم خوانند و کنایه از کفل
 و سرین سیم بدان باشد که **سکس** کوشش کوشش کنایه از دنیا و روزگار است باعتبار شش جهت که پیش و پس و زیر و بالا و
 چپ و راست باشد که **سکس** بفتح اول و ثانی و سکون شین نقطه دار یعنی فریب و خدعه و چالپوسی و فروتنی و افتادگی
 باشد و سکون ثانی هم با بن معنی و هم یعنی چرک در پی اندام آمده است و بضم اول و ثانی را گویند که از موی باشد
 باشند و بکسر اول و سکون ثانی آواز و صدائی باشد که در وقت خواب اندام مردم بر می آید که **سکس** بکسر اول و
 ثانی و سکون ثالث و فتح فوقانی یعنی خس و خاشاک باشد که **سکس** بر وزن اشرف یعنی پنبه باشد که بفرجه فطن
 خوانند و شحم الارض نیز گویند و بعضی گویند با بن لفظ هم عربیست که **سکس** بکسر اول و فتح آخر که هم باشد بر وزن فرشته
 ناز و غمزه و اشاره بچشم را برد باشد که **سکس** بکسر اول و فتح نون یعنی کسند است و آن غله باشد تیره رنگ ما بین
 ماش و عدس که آنرا مقشر کرده بکاو دهند که در افریبه کند و صاحب فرهنگ جهانگیری میگوید که اگر چه در فرهنگ هادیکر
 این غله با شین نقطه دار آمده اما غلط است اصل **سکس** بفتح اول و سکون ثانی و ثالث مفتوح یعنی کوشش است
 که فریب و خدعه و چالپوسی و فروتنی و افتادگی و آدم بازی دادن باشد و بضم اول و ثانی را گویند که از موی باشد
 که **سکس** بفتح اول و ثانی بر وزن طلبیدن یعنی فریب دادن و فروتنی کردن و چالپوسی نمودن و آدم بازی دادن باشد
 و بفتح اول و سکون ثانی هم آمده است که بر وزن نجسیدن باشد که **سکس** بضم اول بر وزن مرغ یعنی کراغ است و آن گیاهی باشد
 که گمان بر بازوی فرود آمده و استخوان از جای بدر فرستندند که **سکس** بر وزن بدست گیاهی است و آن گل زنده
 دارد و بهار پایان دهند و پیشتر خورش جز کراغ کتند و بعضی گویند تیره بهار است طعم آن تیز و تند می باشد و نازده آن را
 پزند و خوردند و چون خشک شود بجز و کاو دهند و از ابروی تازی و غلول خوانند که **سکس** بفتح اول و سکون ثانی و فاسود
 باشد که نزد گران بکار بندد و معنی تیره آمده است و آن صفتی باشد سیاه و بضم اول هم گفته اند که **سکس** بکسر اول و ثانی و سکون
 نون فوقانی چرکینی و کسانت باشد و شخصی را نیز گویند که خود را از نجاست پاک سازد و ملاحظه از نجاست نکند که **سکس** بر وزن
 امریج گیاهی باشد که بدان آتش افزونند مانند درمنه و عربان ابوسریح گویندش که **سکس** بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و بسین

بنقطه رستی باشد که ازان ترشی سازند یعنی در میان سرکه اندازند و خورند گویند تخم آن شهوت مردان و زنان را
 برانگیزاند و از این جهت است که زنانی را که بچه شیر میدهند از کف خود منع کنند که **گفتش** بر وزن مغزش چلباسه و غیره را
 گویند و در خانه بسیار است گویند زدن و کشتن آن جانور آن مقدار ثواب دارد که کسی هفت من کند بمسخر و بدد **گفتش**
 بکسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث یعنی ثواب است که در مقابل گناه باشد **گفتش** بفتح اول و ثانی و سکون کاف مرغیست از تیهو
 گویند که بعره سلوی و بزرگی بلد چین گویندش و نام شهر بیست از مضافات بیت المقدس و بزبان مجار اسقف خانه را گویند
 بفتح اول و سکون ثانی مرغ خانگی و مایگان باشد و یک را نیز گفته اند آن دو قسم میباشد دری و غیر دری دری بزرگتر و غیر دری
 کوچک تر و سرطان و خرچنگ را نیز گویند و بعضی مردم چشم هم بنظر آمده است و شاخ درخت را هم میگویند و با کاف فارسی در
 آخر در آخر کردن را گویند و آن جانور است معروف در هندوستان شبیه بگاومیش و بر سر پنی شاخی دارد گویند اگر زهره آنرا
 خشک ساخته بخور کنند باد بسیاری بی اختیار از مردم جدا شود و بضم اول و فتح دویم سرهوی را گویند که از کجلی شده باشد و کجلی
 هم گفته اند و بضم اول و سکون ثانی مایگان را گویند که از پند کردن باز آمده و مست شده و چشم زمی را گویند که از بن مؤخر برود
 آنرا بشانه بر آورده بر بسند و شال و امثال آن بافتند و از آن تکه و نمد و کلاه و کپک و مانند آنهم بمالند **گفتش** با کاف بر وزن
 الماس تخم گیاهی است که از در سر گویند و در عبادت کسدم وجود و بدکردم و خشک است در اول و دویم و محلل و دم خنار بر
 باشد و شبلم همانست **گفتش** بر وزن سرسام یعنی قوت و توانائی و مراد و مقصد باشد **گفتش** بفتح اول و کاف فارسی
 بر وزن لسنون جانوری باشد شبیه بگاومیش و بر سر پنی شاخی دارد گویند بچه آن در شکم مادر پنج سال میماند و بعد از یک
 سال سر بر می آورد و علف بخورد و هر ایسکند همین طریق تا چهار سال بعد از آن بر می آید و میگزرد و حرکت در این آنت که زبان
 مادر او بسیار درشت است و بچه در نهایت تراکت تاب لیسیدن مادر ندارد و پوستش پاره میشود و بعضی گویند که در پرنده آنت
 که پیل ده ساله را شکار کند و بعضی دیگر گفته اند که جانور است بسیار بزرگ و فیل شکار و بر پشت او خارها باشد مانند ستونی
 و هر فیل را که شکار کند و پشت خود دارد و بیست و چهار خود آورد گویند چون فوت او نزدیک شود فیل در پشت او باشد و فراموش
 کند آن فیل بکند و در کم در بار افتد و چون فیل تمام شود کومان سر بچان او گذارند و او را شروع در خوردن کنند هم بدان جرئت
 جرات میبرد و بعضی گویند فیل آیت **گفتش** در عرب آن **گفتش** بضم کاف اول و فتح کاف دویم و زای نقطه دار شد **گفتش**
 بفتح دو کاف و سکون دو را یکی از نامهای خدای تم است جل جلاله و بعضی کار هم آمده است که پادشاه صاحب اقبال باشد
 و درخت کاج را نیز گویند و بعره صنوبر خوانند و بکسر هر دو کاف نوعی از باقلا باشد و عرب آن جرم است و با بصره با کاف
 فارسی هم هست **گفتش** بر وزن هبلوانک استخوان زمی باشد که آنرا بعره غضروف خوانند **گفتش** بر وزن کترک
 نام پرنده آیت پرنده آیت دم دراز که در کنارها آب نشیند و دم جنابند و بعره صغوه خوانند و هر که را هم گفته اند و بعضی **گفتش**
 را که سلوی و بلد چین باشد **گفتش** بفتح اول و ثالث و رابع بر او رسیده و تمام کسود بنون زده معجون باشد از کباب شکافه
 و تلخه و بیاسد و صندل مقاصر و سنبل الطیب و مازو و عمل فوت دل دهد و بعضی آورده **گفتش** بفتح اول و ثالث و کسر
 نون بلفظ بربری و آیت است که آنرا عافتر خوانند و آن بیخ طرخون روی است **گفتش** بفتح اول و ثالث بر وزن سر سری استخوان
 زمی را گویند که آنرا توان خاشیدن مانند استخوان سرشانه و غیره که بعره غضروف خوانند و بضم اول و ثالث هم بنظر آمده است
گفتش بفتح اول و ضم ثالث و سکون نای و زای نقطه دار یعنی علامت راه و دلیل و راهبر باشد **گفتش** بر وزن اطلس مرغ مراد

مرد از خوار و بگری نشز گویند و کتابه از تیر هم هست که عربان سهم خوانند که گسار با کاف فارسی بروزن شرمسار نام و کاتبی
 و نام پهلوانی هم بوده تورانی و بهمن این اسفند بار او را دستگیر کرده و از بهمن را تزیین داده از راه هفت خوان که پی آب و علف بود
 برویند و زبرد و بهمن در غضب شده او را بقتل آورد که گسار فلک اشاره به نشز طایر و نشز واقع است که در صورت اند
 از جمله چهل و هشت صورت فلک البروج که گسار بکش بکش رابع تیر هائی را گویند که ترکش گذارند چه که گسار یعنی تیر هم آمده است
 که گسار فلک شمر را گویند و آن ستاره ایست از ثوابت که گفیش با فابروزن رستخیز یعنی گفتار باشد و آن چهار ایست
 سوراخ دار که گسار با کاف بروزن مرهم قوس و قزح را گویند و بعضی زعفران هم آمده است و بعضی گویند پنج درص است و آن کبابی
 باشد مانند کباب که گسار با میم بروزن مر حباب پرند ایست دم دراز که بگری صعوه گویند که گسار بضم اول بروزن ترکمان
 و ایست که آنرا هند فونی خوانند و بفارسی اند فو فو خوانند بر کاف مالند نافع باشد که گسار بضم اول و ثالث هم
 بختانی کشیده و سین بنقطه مغشوح نام کلی است خوشبو که چند رنگ میشود و بیشتر در کوه الوند میباشند که گسار بضم اول
 و ثالث بروزن از زن غلد لعل را گویند یعنی کندیم و جو و با فلا که نیم رس شده و همچنان باشاخ و برک بریان کنند و خورند و نیم
 ثالث و کسر ثالث هم گفته اند و با کاف فارسی نیز آمده است که گسار بضم اول و ثانی و سکون هم کلمه برادر شلغم را گویند و در عربی
 بعضی جوانمرد و همت باشد و بسکون ثانی سبزه را گویند که بر لبها جوی آب رسته باشد و هر چیز را نیز گویند از درخت و بوته و
 امثال آن که از کنار جوی آب روید و در عربی درخت انکور را خوانند و بضم اول و سکون ثانی یعنی غم و اندوه و گرفتگی دل باشد
 و بعضی زخم و جراحت هم آمده است که گسار با کاف بروزن سرد و بضم علامت راه و دلیل و راهبر باشد که گسار بضم اول و سکون
 ثانی و ثالث بختانی رسیده پرند ایست که آنرا کلنگ خوانند اگر مغز سر کلنگ را در چشم کشند شبکور بر آید که گسار بضم اول و سکون
 بنقطه بروزن مغناطیس یونانی گوشت سرخی را گویند که در اندرون چشم آدمی پیدا شود که گسار بضم اول و سکون ثانی و سکون
 بروزن بریان پزان نام شهر و مدینه ایست که گسار بضم اول و سکون ثانی و سکون بروزن عزرا بیل نام یکی از ان دو پادشاه زاده باشد که بطنی ضحاک بودند
 و هر روز یک کس را برای مغز سر او میکشند و یک کس را آزاد میگردند و بجا آن یک کس مغز سر کو سفند را داخل میفوندند بجهت آزاری که
 ضحاک داشت و گویند که در آن از انجماعت اند که گسار بضم اول و سکون ثانی و سکون بروزن کرم ابریشم باشد یعنی تخم ابریشم چه با دامپله
 را گویند که ابریشم از آن بهم میرسد که گسار بضم اول و سکون ثانی و سکون بروزن نوعی از ماد زبولنت که از ابقار سی هفت برک خوانند و موردان نیز گویند
 و معرب آن جرم دانق باشد که گسار بضم اول و سکون ثانی و سکون بروزن رستی باشد صحرائی و بغایت بلند میشود و مانند عقده و لبلا ب بروزها
 می چید و خوشه میوه آن زیاده بردانه میشود و از آن بگری کرمت البیضا خوانند که گسار بضم اول و سکون ثانی و سکون بروزن خشک تصغیر
 کرم است را شنان را نیز گویند که بدان رخت شویند و لغز و چیتا نیز نام گفته اند و بضم اول در مؤبد الفضا یعنی طعمی باشد که از
 با فلا پزند که گسار بضم اول و سکون ثانی و سکون بروزن فرزند یعنی شتاب کار باشد و تند و تیز و تجیل و شتاب کار بر این نیز گویند که گسار بضم اول و سکون
 میخ است که میخ سر پهن آهنی و میخ سر بزرگ چوبی را نیز گویند که گسار بضم اول و سکون ثانی و سکون بروزن سخن اسبی را گویند که رنگ او میازرد و بود
 باشد که گسار بضم اول و سکون ثانی و سکون نون و برای امجد کلمه را گویند و آزاد و ناست پرورده کنند و خوردند و در آشها نیز داخل سازند
 و بهزین آن کلمه رو میست و بسکون ثانی و قح نون دار و ایست که چون لبک دهند سک را در ساعت بکشند و بتاری قائل
 الکلب خوانند و بقدر الا نهار نیز گویند که گسار بضم اول و سکون ثانی و سکون نون و برای امجد بروزن سخن آتش کلمه را گویند چه اصل آن کوب است و بابه
 معنی آتش باشد و بضم اول و کسر ثانی نوعی از ساز و اقرار در رود کران است و باین معنی بجا بای معنی هم آمده است که گسار بضم اول

و کسرتانی و سکون نون و جیم سیاه و آن باشد و آن مخی است که بر روی آن کنند و بضم اول و کسرتانی نیز آمده است و بکسر
 اول و فتح ثانی هم باین معنی است و حرهای ابو جهل را و زهر قاتل را هم میگویند و باین دو معنی بفتح اول و ثانی نیز گفته اند و باین
 فارسی هم درست است که **کجوق** با جیم برون سمن بود یعنی کابوس است و آن سنگینی باشد که در خواب بر مردم افتد که **کوند**
 بضم اول برون مجند میدان اسب درانی را گویند ورنکی است مخصوص اسب که آنرا کن خوانند و جرکه و حلقه زدن مردم باشد
 و دیگری را نیز گویند که رنگ دزان بزم و رنگها دیگر در آن جوشانند و نام رودخانه است که از طرف زردکوه می آید که مسکن لر است
 و از نواحی صفاها میگذرد و بضم اول و ثانی لیف جولا همکان و شوی مالان باشد و آن جاروب مانند است که بدان آتش و آهار
 بر نار جامه مالند که **کند** بضم اول برون گفته بمعنی کندن است که میدان درنگ مخصوص اسب و حلقه و جرکه مردم و دیک
 رنگری در رودخانه زرده کوه مسکن لران باشد و لیف جولا همکان را نیز گویند و باین معنی بفتح اول و کسرتانی هم گفته اند که **کنت**
 برون تنگ اسب آل را گویند و بمعنی میدان و جاسف کشیدن سپاه باشد و جرکه و حلقه زدن مردم و سپاه را هم میگویند
 و نام رودخانه است که **کنا** با کاف فارسی برون نمکدانی نام نوعی از انکورا است که **کند** بضم اول با کاف فارسی برون
 و معنی گرفته است که میدان اسب دانی و صف کشیدن و حلقه زدن مردم و سپاه رنگ مخصوص اسب و دیک رنگری و نام
 رودخانه زرده کوه باشد و بضم اول و ثانی لیف جولا همکان را گویند که **کند** بفتح اول و نون و سکون ثانی نام قریه است از دیو
 بدخشان و در اینجا امروز و ناشپانی بغایت خوب میشود و آن بزبان هندی نوعی از ترنج است مدور و بسیاری از نارنج بزرگتر
 میشود و بکسر اول خاریست که آنرا اشترخار میگویند و بعضی گویند ماریست که آنرا اشترخار خوانند و گفته را نیز گویند و آنرا جانیست
 که بر بدن خر و گاو و شتر چسبد و خون خورد که **کند** بفتح اول و ثانی بواو کشیده پرده سفیدی را گویند مانند کاغذ که عنکبوت
 سازد و در آن تخم کند و بجز بر آرد و بضم اول و ثانی نام یکی از خوششان از اسپاست و او در کشتن سیاهوش سعی بسیار کرد و بکسر اول
 و فتح ثانی دندان را گویند دندان را گویند که میان آن نهی و کارال شده باشد و کشتی و چهار کوچک را نیز گفته اند و بفتح اول و سکون ثانی
 هم بمعنی دندان نهانی و کارال شده است که **کند** برون ملوای معنی زخم کردن و وصل کردن و چیز باشد بام که **کند**
 برون مروان نام کبابی است که قوت فرح دارد و نام مرغی هم هست و باین معنی در عربی بفتح اول و ثانی هم آمده است که **کند**
 بفتح اول و ثانی مندد بواور سیده و کسر ای امجد و تخماتی بالف کشیده و بنون زده فرشتگان مغرب را گویند و ایشان را در عالم
 اجسام هیچ تعلق و تدبیر و تصرف نیست که **کند** بضم اول برون قروث بمعنی فریب باشد که در برابر اغراض است که **کند** بفتح
 اول و ثانی و فوقانی و نون و سکون ثالث عنکبوت را گویند که **کند** بضم اول و ثانی و سکون ثالث و خای نقطه دار نام قریه است
 از قزاقی عالم که **کند** با خای نقطه دار برون حر و شان نام برادر پیران و لبه است که **کند** بضم اول برون سرود چاه بسیار
 عمیق را گویند که آب از آن بد شواری توان کشید و بفتح اول هم گفته اند که **کند** برون بازای نقطه دار برون خر و س بمعنی عیش و نشاط
 و نشاط و شادی و طرب باشد و اندوه و ملالت را نیز گفته اند و بازای فارسی هم آمده است که **کند** بضم اول و سکون ثانی
 و فتح ثالث و سین بد نقطه ساکن لغز و چستان را گویند که **کند** بضم اول برون خر و ش شکنند را گویند که **کند** بفتح
 اول و کاف برون کبوتر یکی از نامها خدای تم است جل جلاله که **کند** بضم اول و فتح ثالث و سکون ثانی و نون اسبی را
 گویند که رنگ او مابین زرد و بور باشد که **کند** بفتح اول و ثانی بواور سیده و نون تخماتی کشیده و لبین بد نقطه
 زده نام جزیره است که واسق مطلوب عذرا در آن جزیره میبود که **کند** بضم اول و ثانی بواو مجهول سیده و چهارده نلث

وسدیک فرسخ را گویند و آن سه هزار کز است و بعضی گویند چهار هزار کز و زیاده از آن نیست و آنرا بر بی کراع خوانند و معنی
 آرامگاه و آشیانه مرغان و غیره نیز آمده است و بفتح اول و ثالث و سکون ثانی دندان میانه می و کوا را گویند و بفتح اول و ثانی
 و ثالث جانوری باشد سید رنگ گویند زخم آن جانور زیاده بر زخم ما راست گویند و یا بر وزن اغنیای معنی است که آنرا زیاده روی
 گویند و آنخواه همانست بر روی خیران باشند و خوردن آن بناشاقوت معده دهد و کره و زنبان هم میگویندش که در پیش
 بفتح اول و سکون ثانی بر وزن شبیدز معنی نطق و ادراک کلیات باشد و شرف انسان با بر فضیلت است و بفتح اول و ثانی هم
 آمده است که در پیش بکسوزای نقطه دار و رای قوشت و سکون هائام یکی از خولیشان از آسیاب است که بفتح اول
 و ثانی و خفای ما پوست دست و پا و اعضا را گویند که بسبب کار کردن بسیار سخت شده باشد و معنی چرخ هم آمده است
 که حران و سنج میگویند و مسکه را نیز گفته اند و آن روغنی باشد که از روغ کبرند و معنی حجر هم هست که خانه کاروان سرآمد
 باشد و خانه عنکبوت را هم میگویند که در آن تخم کند و بچه برآورد و آنرا مانند کاغذ سفید سازد و زنگار مانند می را گویند که بر روی
 نان و میوه و امثال آن نشیند و مغرب آن کج باشد چه هر چیز که گرفته را منکر ج خوانند و نوعی از خار هم هست که عصاره آنرا
 نشوده آنرا قیاقا گویند و بزبان هند دست برنجن باشد و آن حلقه ایست از طلا و نقره و غیره که در دست کتد و نام شهری هم
 هست و بفتح اول و سکون ثانی در عربی معنی ناخوشنودی و نارخامندی و جبر باشد و بضم اول و سکون ثانی هم باین معنی هم
 معنی دشوار باشد که در مقابل آسانست و بضم اول و فتح ثانی مشد بچه اسب و ستور و خر الاغ را گویند و یا غیر مشد کوی را که
 با چوکان بازند و بچه خر اسب را نیز گفته اند و هر چیز که کرد و مدد باشد مطلقا و عناصر را هم میگویند بطریق اضافه همچو کوه آتش
 و کوه هوا و کوه خاک و معنی کلیدان هم آمده است که آب باشد بدانی کنایه از موج آب باشد و بی نشد بدانی آنچه که
 زمین را احاطه کرده است که تن بفتح اول و ثانی بر وزن غدغن عنکبوت را گویند که **کوه** کنایه از آسمان است
کوه و **کوه** معنی کوه لاجورد است که کنایه از آسمان باشد که بی بفتح اول و ثانی بختانی کشیده علی است معنی
 در کوش و پرده سفیدی را نیز گویند که عنکبوت بجهت تخم کردن و بچه برآوردن میسازد که **کوه** یا **کوه** بکسر اول بر وزن الیاس و زار
 پادشاهان و امرا و اعتبار را گویند و در عربی بالا خانه را گویند و خلوتخانه سلاطین را مراراً هم گفته اند و عوطه درون سرو طهارت
 خانه کبر بالای خانه و حجره سازند که **کوه** یا **کوه** اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده و بنون زده معنی قربانی و فدا باشد
 معنی بدلی که خود را با دیگر را از بلا برهاند و بکسر ثانی هم همین معنی باشد و بکسر اول در عربی خواب آلود و پستی کننده را
 گویند که **کوه** بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثانی و جیم معنی خانه کوچک باشد مطلقا و خانه کوچکی را گویند که از بی و علف سازند
 مانند خانه که دهقانان در کنار زراعت و قالی میسازند و قالی را هم گفته اند که بر بالای حرمین غلنا گویند سازند تا باران ضایع
 نکند و یا بمعانی بضم اول و با جیم فارسی هم آمده است و تولک و پر ریختن جانوران پرنده را نیز گویند خصوصا چرخ و باز و شاهین
 و امثال آنرا **کوه** بضم اول بر وزن کلچر خانه کوچکی را گویند مطلقا و خانه که دهقانان از چوب و علف در کنار
 زراعت سازند و با جیم فارسی هم درستست که **کوه** بضم اول و ثانی بختانی کشیده و برای بنقطه زده معنی پیش کار و پاکار
 باشد و بفتح اول در عربی آواز و صدا کردن کسی باشد که سینه او گرفته باشد و صدای کسیکه او را خند میکرده باشند صدا
 و آواز خرفی که در وقت مردن از آدمی ظاهر میشود که **کوه** بضم اول و ثانی بختانی کشیده و برای بنقطه دار زده معنی کوه
 که خانه کوچک و خانه علفی باشد و پر ریختن پرندگان را نیز گویند و معنی کج و گوشه خانه هم آمده است و بفتح اول نیز گفته اند

کز برع بضم اول بروزن و معنی کز برع است که خانه کوچک و پر ریختن مرفان باشد کز برع بضم اول و ثانی و رابع هر دو بجناس
 کشیده مردم پر و منحنی را گویند که در قوای او قصوری بهم رسیده و خرف شده باشد و شاهین و بازی را نیز گویند که در صحرای
 لبر خود تولا کرده باشد یعنی پر ریخته باشد و چیزی هم هست که بخورد و پرندگان شکاری دهند تا زود تولا کند و پر بریزد کز برع
 بکسر اول و ثانی بجناس کشیده و لبین بنقطه زده یعنی فریب و خدعه و چالپوسی باشد و با کاف فارسی هم درست است کز برع بکسر
 اول و فتح سبز بنقطه معنی کز برع است که فریب و چالپوسی باشد و با کاف فارسی نیز آمده است کز برع بکسر اول مصدر کز برع
 که معنی فریب دادن و از راه بردن و چالپوسی کردن باشد و با کاف فارسی نیز آمده است کز برع بکسر اول و ثانی بجناس مجهول است
 و فتح شبن نقطه دار و سکون کاف مرد جنکی و جنگ کننده را گویند و وجود مرغ را نیز گفته اند و معنی معاک و کوال هم بنظر آمده است
 کز برع بکسر اول و کسر ثانی و شبن نقطه دار مفتوح بنون و کاف فارسی زده معاک و کوه را گویند کز برع بضم اول و ثانی بجناس کشیده
 و بضم نقطه دار زده معنی کز برع است که از کز برع است و معنی پر ریختن جانوران پرند هم بنظر آمده است کز برع بضم اول و معنی
 کز برع باشد و با کاف فارسی هم آمده است کز برع بروزن قدیم نام یکی از اجداد رستم زالت و نام شهر کرمان هم بوده است
 و در عربی جو امزد و نجشده را گویند کز برع بروزن زبمان نام جد دوم رستم زالت که پدر زبمان باشد و نام شهر کرمان
 هم بوده است و در عربی گرم کنندگان و جوان مردان باشند کز برع با دو نون بروزن پر و فکن بلغث زند و بازند معنی
 خواندن باشد کز برع بضم اول و ثانی بجناس رسیده و و آساکن و دال بنقطه بوا و کشیده و بیم زده معنی خیانت است
 و آن و دعیت و امانت را خیانت کردن و انکار نمودن باشد کز برع بروزن انیون و ابیست بسیار تلخ و از اقلطوریون رفیق
 خوانند زهر مجموع کز برع از نافع است بیان یا نری هر دو کاف تانری با نری نقطه دار مثل بر بیست و هفت
 لغت کز برع اول و سکون ثانی مخفف که از باشد و نام ولایتی است از هندوستان و بفتح اول و ثانی هم باین معنی میگویند کز برع
 بابای امجد بروزن و معنی کجاوه است کز برع بفتح اول بروزن سواد جامد کهند را گویند و بکسر اول هم گفته اند کز برع بضم اول بروزن
 خیار نشز جام را گویند کز برع بضم اول بروزن سراخ گیاهی است که از او چوب آزار بازی فرود آمده و استخوان از جامد در نشزند
 و عربان اشق خوانند کز برع که بروزن و معنی کجاوه است کز برع بکسر اول بروزن فراش معنی در خور و لایق باشد و بضم اول
 هم هست و چوبی را نیز گویند که خر و کا و دابان راستند و با کاف فارسی هم آمده است کز برع بابای امجد بروزن فردانوحی از ربوا بر باشد
 آن میوه است کوهی باندام سان دست کز برع بضم اول و ثالث و فتح رای قوشت کشیز را گویند و آن رستی باشد معروف سرد و تر
 در آخر و جد اول گویند چهل درم عصاره آن کشنده باشد و گویند هر بیست کز برع بروزن فرمود که خدا و رئیس را گویند کز برع
 بفتح اول و بابی امجد بروزن سبز معنی کجاوه است که تخاله و ثقل مغزها روغن گرفته باشد کز برع بفتح اول بروزن نذ ساسخی را گویند
 از درخت که در وقت پراش و پرکاش از درخت بریده باشند کز برع با دال امجد بروزن بر چیدن معنی پراستن باشد که
 بریدن شاخها زیادتی درخت کز برع بضم اول بروزن کتک زن معنی چاره چون و چاره جستن باشد کز برع بضم اول بروزن
 حبه گیاهی باشد خوشبو و آب دادن کشت زار و ذراعت سبب را نیز گویند کز برع با طای علی و غای نقطه دار بروزن
 عنبر کون و اربیت که از اعانز قوفا گویند قوفا باه دهد و با بضم بازی فارسی و نای قرشت هم آمده است کز برع بضم اول و فتح ثانی
 و سکون ضبن نقطه دار مخفف کز برع است و آن گیاهی است که بر بازی فرود آمده و استخوان از جامد در نشزند و عربان اشق گویند
 و سکون ثانی هم آمده است که بروزن مرغ باشد کز برع بفتح اول و ثانی بروزن حرف معنی نه باشد و آن دار و بیست سیاه و بد بوی که

که بیشتر برشزان کرکین مالند و نقره و سیم سوخته را نیز گویند و با ثانی مکسور نیز باین در معنی آمده است و بضم اول و سکون ثانی هم گشتند و سواد بر این گویند که زر کران بکار برند کن م بفتح اول بر وزن جنم سبزه باشد که بر کنار حوض و لب جوی رود کن لیت بکر اول و لام و سکون ثانی و کاف کار و کوچک و فلم تراشی را گویند که نون آن کج باشد و نون تیغ و دشت کج را نیز گشتند و بعضی اول یا کاف فارسی هم آمده است کن بفتح اول و ثانی و سکون نون دو ستا و جمعی را گویند که در ایام عاشورا مردم بسیار در آن جمع شوند و نیز و نخت را نیز گشتند کن نیک بفتح اول و کسرتانی و سکون ثالث و دال بنقطه مفتوح لبعی باشد که جولا مکان بدان روی کار را هموار کنند و آنرا بعر بی شوکه الحایک خوانند و بعضی گویند جوالی باشد شبکه و از بدان گاه گشتند کن نیک بفتح اول و ثالث و سکون ثانی مرغی باشد سیاه و سفید و سری بزرگ هم دارد و بکر اول هم گشتند و غمی هم هست که آنرا بعر بی بزرگ و لا بجره و فرجه خوانند که کن کن یعنی تر و خشک باشد و بعضی یعنی کل تر و خشک آورده اند و بهر دو معنی با کاف فارسی هم آمده است کن اول بفتح اول و سکون ثانی و دال بالف کشیده بر وزن فردا نوعی از ریواس است و آن میوه باشد کوهی باندام ساز است کن و آن بکر اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده و بنون زده با در نیک بوید را گویند و آن در اینست که بفارسی بالنکو خوانند هر که از بزرگ و تخم و بیخ آن ندری در خفته کند و با ابریشم محکم ببندد و با خود نگاه دارد هر که او را ببندد دوست دارد و محبوب القلوب گردد کن و فتح بفتح اول و ثانی بواو کشیده و بنین نقطه دارنده مهره کردن انسان و حیوانات دیگر باشد بیازی و آزی هرگز کاف تا زری با زری فارسی شمله برستی و پنج لغت و کنایه کن بفتح اول و سکون ثانی یعنی کج است که تقبیر است باشد و قسمی از ابریشم فرمایند و کم قیمت بود که بعر بی فر گویند و بعضی گویند که فر معرب کز است و بضم اول پنج درخت باشد که آبی با بای امجد بر وزن و معنی کجاوه است کن نیک بفتح اول و ثانی فرشت پهل ابریشم را گویند کن کز است بضم اول بر وزن و چهار چینه دان سرغان باشد و بعر بی حوصله گویندش و باین معنی در فرهنگ جهانگیری با کاف و زری فارسی آمده است الله اعلم و بفتح اول پاره باشد که از در بدن او و امر باین معنی هم هست یعنی پاره کن کن آری کن بر وزن تراشیدن یعنی پاره کردن و در بدن باشد کن اغند با ضین نقطه دارد و دماند جامه باشد که درون آنرا یکا بنب ابریشم بکنند و بنجه بسیاری زنند و روز جنگ پوشند کن اغندش بکر دال بنقطه و سکون شین نقطه دار یعنی کز اغند است که جامه روز جنگ باشد کن اغندش با کاف فارسی بر وزن و معنی کز اغندش است که بر کستان باشد کن او که بر وزن و معنی کجاوه است که بعر بی هودج خوانند کن تر خون با نای فرشت و نای شخ بر وزن عنبر کون دارد و نیست که آنرا عاقر فرجا خوانند قوت باه دهد و بای حلی هم آمده است کن خاطر این کتاب از مردم نامور وزن کج طبع است کن بی م با دال امجد جانور نیست کزنده و آنرا بعر بی عقرب گویند و نام یکی از دوازده بروج فلک هم هست و آن برج هشتم است کن بی م بجر بی نوعی از ماهی خاردار است و آن تیره رنگ لبرخی مایل می باشد و بر سر آن ماهی خار است که صریحاوست و بدان میزند گویند زهره آن شبکو بر آید و نزول آبر این از چشم نافع باشد کن بی م خوار کج با غا نقطه دارد و معدوله و الف و رای بنقطه مفتوح نام جانور است در دیار خوزستان از ولایت فارس گویند چون براه میرود دم خود را بر زمین میکشد و هر که از بند هلاک شود کن بی م کن بی م بکر میم کتاب از برج عقرب است که برج هشتم فلک البروج باشد کن بی م بنای نوعی معنی کوزم کرد و نیک که کتاب از برج عقرب باشد کن بی م بفتح اول و هم در آخر نام ورمی است لبرخی مایل و آن در اطراف ناخن پیدا میشود و بعر بی داخل گویند کن مرف بر وزن اشرف گیاه باشد بغایت بدبوی چون در دست گیرند بگو آن مدها از دست نزود کن خاطر خون با طای حلی بر وزن و معنی کز تر خونست که عاقر فرجا باشد کن غا با ضین نقطه دار بر وزن صحرانخف

کز غاواست و آن کاری باشد که در کوهها مابین خطاره هندوستان و آذربایکی انجا قطاس میگویند کز غان برون کوه
 قرغان است که دیک طعام پزی باشد کز غاق بسکون راورد راخر یعنی کز غاست و آن کاوی باشد که در مابین کوهها
 هندوستان و قتا بهم میرسد دم او را بر کردن اسبان و سر کما علم بندند و آذربایکی خطانی قطاس میگویند و بعضی گویند کاو
 دریا نیست و بان اعتبار بجز قطاس خوانند کز قف بضم اول و سکون ثانی و فاقره و سیم سوخته را گویند و غیر این کفته
 اند و آن چیزی باشد که بر شتر کین مالند و سواد زر کیر اینز گفته اند کز کت برون فلک آهنی باشد سرچ و دستدار که میل
 بانان بدان فیل را بهر جانب که خواهند برند و چوب کچی را گویند که بر سر چوب قپو که چوب بلند میان میدانشست بندند و کوهها
 طلا و نقره ازان آویزند و تیر بران اندازند و هر که بزند کوهها طلا و نقره با و نعلق دارد و آذربایکی بر جاس خوانند و چوب کچی که کوس و
 نقاره بدان نوازند و کلید کلید ازانیز گویند و پری باشد سیاه و کج بر پشت دم بط نوز و آذربایکی ترا طران بر سر زنند و کاه زمان
 هم بر یکطرف سریند کنند و مطلق طلا را اینز گفته اند و کوزه کلی و سفالی باشد که میان آذربایکی را پر سازند کز کاکا با کاف نازی
 بالف کشته مخفف کز کاواست که کا و قطاس باشد و دم ازان بر کردن اسب و سر علم بندند کز کاق با کاف فارسی برون و
 معنی غزاواست و آن کاوی باشد که در کوهها مابین خطاره هندوستان بهم میرسد و بزرگی خطانی قطاس گویندش و بعضی گویند
 کاویت دریا بی و بجزی قطاس بسبب آن خوانند و قطاس دم آن کاواست و بعضی همان دم را کز کا و میگویند یعنی ابریشم کاو
 چه کز یعنی ابریشم هم آمده است و آذربایکی سر علمها و کردن اسبنا بندند کز کاش و کاش با هم وزای نقطه دار برون املاطون نام
 دارو نیست و دانی کز کز مثنیها طغلی را گویند که نویسن در آمده زایش بکلمات فصیح جاری نشده باشد کز کز بفتح اول
 و نون پند و وصله پاره را گویند که بر جامه دوزند و بر بچه رقعده خوانند کز کز برون صبور زربنار را گویند و آن بیخ کپا می
 باشد تلخ مزه و درواها بکار برند کز کز برون فرزند پره کلید ازان را گویند کز کز بفتح اول و ثانی کجک فیل را گویند و آن
 آهنی باشد سرچ و دستدار که فیل بانان بدان فیل را بهر طرف که خواهند برند آن فیل را بمنزله عنانست و هر قلاب را گویند
 عموماً و قلاب تناره نصابان را که بران کوشند آویزند خصوصاً و بعضی ملازمه هم آمده است و آن کوشش پاره باشد در ابتدای خلق که
 محاذی بیخ زبان آویخته است و آذربایکی لهاه خوانند و چوب سرچ که در هل و نقاره را بدان نوازند و چوب کچی که بدرون کلیدان
 افتد و محکم شود و بان معنی بازای بنقطه هم بنظر آمده است و در مؤید الفضل نوشته است که کوه بفتح رای بنقطه کلیدان است
 کز کز برون نسیم یعنی بر کستوان باشد و آن پوششی است که درون آنرا بیجا پند ابریشم کز پر کنند و بنجیدند و در دوزها
 جنک پوشند و بر اسب هم پوشانند کز کز برون کپن یعنی بر کستوان است و آن جامه باشد که در روز جنک پوشند و
 بر اسب نیز پوشانند بیاض پزی هری مرکاف تازی با سین بنقطه مثل صبی و شش لغت
 و کنایت کس بفتح اول و سکون ثانی یعنی مردم باشد چه کسی مردی و نا کسی نامردی را گویند و عقلا و دانشمندان
 را نیز گفته اند و بضم اول موضع جامع زنان باشد که عمر آن فرج خوانند کسار برون رساکلم و پلاس را گویند کسای برون
 سواد ناروا شدن متاع و کالا باشد کسار بضم اول برون دچار یعنی خورنده باشد و امر باین معنی هم هست یعنی
 بخور لیکن این لفظ را بغیر از عکسار و میکسار با چیزی دیگر ترکیب نکرده اند و زنان کسار و آب کسار و کفته و با کاف نازی
 مشهور است اما در مؤید الفضل با کاف تازی نوشته اند واضح این است چه کسار در کسار است که مصدر است در فرهنگها
 کبری با کاف یعنی گذاشتن آمده است نه یعنی خوردن اهدا عمل کسار برون بضم اول برون شماردن یعنی غم خوردن

در کوهها مابین خطاره هندوستان و آذربایکی انجا قطاس میگویند کز غان برون کوه
 قرغان است که دیک طعام پزی باشد کز غاق بسکون راورد راخر یعنی کز غاست و آن کاوی باشد که در مابین کوهها
 هندوستان و قتا بهم میرسد دم او را بر کردن اسبان و سر کما علم بندند و آذربایکی خطانی قطاس میگویند و بعضی گویند کاو
 دریا نیست و بان اعتبار بجز قطاس خوانند کز قف بضم اول و سکون ثانی و فاقره و سیم سوخته را گویند و غیر این کفته
 اند و آن چیزی باشد که بر شتر کین مالند و سواد زر کیر اینز گفته اند کز کت برون فلک آهنی باشد سرچ و دستدار که میل
 بانان بدان فیل را بهر جانب که خواهند برند و چوب کچی را گویند که بر سر چوب قپو که چوب بلند میان میدانشست بندند و کوهها
 طلا و نقره ازان آویزند و تیر بران اندازند و هر که بزند کوهها طلا و نقره با و نعلق دارد و آذربایکی بر جاس خوانند و چوب کچی که کوس و
 نقاره بدان نوازند و کلید کلید ازانیز گویند و پری باشد سیاه و کج بر پشت دم بط نوز و آذربایکی ترا طران بر سر زنند و کاه زمان
 هم بر یکطرف سریند کنند و مطلق طلا را اینز گفته اند و کوزه کلی و سفالی باشد که میان آذربایکی را پر سازند کز کاکا با کاف نازی
 بالف کشته مخفف کز کاواست که کا و قطاس باشد و دم ازان بر کردن اسب و سر علم بندند کز کاق با کاف فارسی برون و
 معنی غزاواست و آن کاوی باشد که در کوهها مابین خطاره هندوستان بهم میرسد و بزرگی خطانی قطاس گویندش و بعضی گویند
 کاویت دریا بی و بجزی قطاس بسبب آن خوانند و قطاس دم آن کاواست و بعضی همان دم را کز کا و میگویند یعنی ابریشم کاو
 چه کز یعنی ابریشم هم آمده است و آذربایکی سر علمها و کردن اسبنا بندند کز کاش و کاش با هم وزای نقطه دار برون املاطون نام
 دارو نیست و دانی کز کز مثنیها طغلی را گویند که نویسن در آمده زایش بکلمات فصیح جاری نشده باشد کز کز بفتح اول
 و نون پند و وصله پاره را گویند که بر جامه دوزند و بر بچه رقعده خوانند کز کز برون صبور زربنار را گویند و آن بیخ کپا می
 باشد تلخ مزه و درواها بکار برند کز کز برون فرزند پره کلید ازان را گویند کز کز بفتح اول و ثانی کجک فیل را گویند و آن
 آهنی باشد سرچ و دستدار که فیل بانان بدان فیل را بهر طرف که خواهند برند آن فیل را بمنزله عنانست و هر قلاب را گویند
 عموماً و قلاب تناره نصابان را که بران کوشند آویزند خصوصاً و بعضی ملازمه هم آمده است و آن کوشش پاره باشد در ابتدای خلق که
 محاذی بیخ زبان آویخته است و آذربایکی لهاه خوانند و چوب سرچ که در هل و نقاره را بدان نوازند و چوب کچی که بدرون کلیدان
 افتد و محکم شود و بان معنی بازای بنقطه هم بنظر آمده است و در مؤید الفضل نوشته است که کوه بفتح رای بنقطه کلیدان است
 کز کز برون نسیم یعنی بر کستوان باشد و آن پوششی است که درون آنرا بیجا پند ابریشم کز پر کنند و بنجیدند و در دوزها
 جنک پوشند و بر اسب هم پوشانند کز کز برون کپن یعنی بر کستوان است و آن جامه باشد که در روز جنک پوشند و
 بر اسب نیز پوشانند بیاض پزی هری مرکاف تازی با سین بنقطه مثل صبی و شش لغت
 و کنایت کس بفتح اول و سکون ثانی یعنی مردم باشد چه کسی مردی و نا کسی نامردی را گویند و عقلا و دانشمندان
 را نیز گفته اند و بضم اول موضع جامع زنان باشد که عمر آن فرج خوانند کسار برون رساکلم و پلاس را گویند کسای برون
 سواد ناروا شدن متاع و کالا باشد کسار بضم اول برون دچار یعنی خورنده باشد و امر باین معنی هم هست یعنی
 بخور لیکن این لفظ را بغیر از عکسار و میکسار با چیزی دیگر ترکیب نکرده اند و زنان کسار و آب کسار و کفته و با کاف نازی
 مشهور است اما در مؤید الفضل با کاف تازی نوشته اند واضح این است چه کسار در کسار است که مصدر است در فرهنگها
 کبری با کاف یعنی گذاشتن آمده است نه یعنی خوردن اهدا عمل کسار برون بضم اول برون شماردن یعنی غم خوردن

و باد خورنده باشد گسب بضم اول و بای ایجد و سکون ثانی و رای قرشت بیوانی زفت را گویند و آن صمغ مانندی
 باشد سیاه که بر سر کپلان و کشتی و بهماز حسابند گسب بجمع بفتح اول و بای فارسی و رای قرشت و سکون ثانی و بجم در آخر
 معنی بر وارد باشد که بر پی لولو خوانند گسب بجمع بضم اول و بای ایجد و فتح رای قرشت و سکون ثانی بمعنی کشتی است
 و آن رستی باشد معروف که تازه آزاد را ش بهار کتند و خشک آنرا با نبات بسایند و بخورند و غوطه را فرو نهند و منی را خشک
 و منی سازد و گویند همل درم آب کشتی هملت و کشته است گسب بضم اول و سکون ثانی و فتح بای ایجد کناره را گویند و آن
 باقی مانده و ثقل تنجها باشد که روغن آنرا گرفته باشند گسب بضم اول و کفت خاری باشد سیاه و آنرا بسوزانند گسب بضم اول
 همل جبل و سر کین گردانک را گویند گسب بضم اول و کفتن بمعنی کوفتن باشد گسب بضم اول و کفتن غلغله گویند باشد که هنوزش
 پاک نکرده باشند یعنی از گاه جدا نشده باشد و سرخ مر در اینز گویند و آن رستی باشد سیاه بایل که عمان عسی الزاعی خوانند گسب بضم اول
 بضم اول و برون سستی بمعنی گشتی باشد و آن چنانست که دو کس بر هم چسبند و بگرد یکدیگر را بر زمین زنند و اصل این لغت کتی است چه
 از کفن مشتق است که بمعنی کوفتن باشد و چون در فارسی بین پینقطه و شین نقطه دار هم تبدیل مییابند بنا بر آن گشتی خوانند و معنی
 زنا هم آمده است و آن رنگها باشد که تر سایان و مندوان بر گردند و گاهی بر گردن هم افکنند و در بیماری را نیز گویند که گشتی کرا
 خراش بر گردند و در عرف ایشان زنا خوانند و معرب آن گسب است و کسین هم بنظر آمده است که بعد از تخمائی نوز باشد
 گسب بجمع بفتح اول و برون پنجه خاری را گویند که شتر آنرا بر غنبت تمام خورد گسب بجمع بضم اول و سکون ثانی و رای قرشت بنجنا
 کشته نام انوشیروان عادل است و هریک از پادشاهان عجم را نیز گسب میگویند گسب بضم اول و سکون ثانی و طهای حلی
 و ائیت که از افسط گویند بول و حیض را براند و فالج و استرخا اعضا را نافع باشد گسب بفتح اول و ثانی و برون نمل بمعنی
 نلیه گوشت باشد و نام پرند هم هست سیاه سفید که او را عکله گویند و بر پی عفتق خوانند و بزرگی بمعنی کلوغ باشد گسب بجمع
 بفتح اول و برون و سمد موی چند باشد که زنان از سر زلف ببرند و بیج و خم داده بر رخسار گذارند و بعضی گویند زلف علی است و آنرا
 از بال اسب بکتند و بر روی خود گذارند و بعضی گویند که گسب آن موی سیاه است که در این زمان زنان عراقی در پیش سریندند
 کلیم را هم گفته اند گسب بجمع بانون برون کجواج کاسنی را گویند و آن رستی باشد روانی که آنرا مند با خوانند گسب بجمع بفتح اول
 و ثانی و ضم دال ایجد برون نمض ناگس و ناامل را گویند و برون چقدر هم آمده است که بضم اول و ثانی باشد گسب بجمع بضم اول
 و برون خشک نام غلغله است مابین ماش و عدس و بهر دو شبیه است و آن را مقشر کرده بکار دهند که در آن فریه کند و آنرا بیونگا
 ارونس و بر پی رعی الحام خوانند گسب بجمع بفتح اول و سکون ثانی و برون بنجانی رسیده مخفف کاسنی است و آن گیاهی باشد و در
 و تلخ و باین معنی بکسر اول هم گفته اند و بکسر اول صمغی است تدبوی که از ابر پی حلیت گویند و معرب آن قسنی باشد و باین
 با کاف فارسی هم آمده است گسب بجمع بفتح اول و ثانی بکسر اول کتابه از خاصیت دادن و حیات دادن و زنده کردن بوده باشد
 گسب بجمع کاف و برون کتابه از برفناست که کوه و دشت را پوشانیده باشد و آن چیز است مانند پنبه علاجی کرده که در ایام زمستان
 از آسمان بیاید و زمین را سفید گرداند گسب بجمع بکسر اول و سکون دال ایجد برون فرصت بمعنی فرصت و آن در شتی کردن
 با مردم باشد گسب بجمع بضم اول و برون تصور بمعنی صرفه کردن و نگاه داشتن چیزی باشد و در عربی زمین سر از بر سر بالا رسد
 و بلند را گویند گسب بجمع بفتح اول و برون درون نام یکی از علمای مجوس است و با اعتقاد او اصل منحصر در سه عنصر است که آب و
 آتش و خاک و هر سه را هم قدیم میدانند و هستی موجودات را از هستی آنها و گویند صور اسرافیل هوایست که فرقه العین وجود

عبارت از آنست و تناسخ قابل است کسکه بفتح اول و ثانی یعنی آسانی باشد که در مقابل دشواری است و با همی باشد
نقطه دار هم گفته اند کسید با اول ایجد بر وزن میجا دار و نیست که از اسلخه گویند و بلغت هندی که میلا خوانند و آن شیخ
بدار چینی میض و بول را براند و بجای دال لام هم آمده است کسین بر وزن تقیس و ارونی باشد که سبب آن جوهر نوکله ظاهر
کرد و بلغت اهل جبهه شراب باشد که عربان خر گویند و بعضی گویند کسین بنید خرما و ارزن است کسین قون با قاف بر وزن
شبنون نوعی از سوسن صحرائی باشد و آزار عریان سیف الغراب خوانند کسینک بضم اول و ثانی بختانی مجهول کشیده و بلام
زده یعنی نامزد کردن باشد و بمعنی روانه کردن و دفع نمودن هم هست و باین معنی بحدف لام نیز گفته اند و با کاف فارسی هم آمده است
کسیلا با لام بر وزن نصیرا بمعنی کسبلاست که سلخه باشد و آن پوست درختی است شبیه بدار چینی و قزو با اصل برشند در د
دندان را نافع باشد و دندان را محکم سازد کسینک بفتح اول و ثانی و رابع از کسبلاست که سلخه باشد بسیار چهار می هم
ی مرکب تازی باشد این نقطه را در شمل بن هفتای و پنج لغت و کتابت کش بفتح اول و سکون ثانی نام
شهر است از ماوراء النهر نزدیک به تخشب و مشهور بشهر سبز گویند حکیم عطا که بمقنع اشتهار دارد مدت دو ماه هر شب ماهی از
چاه سیام که در نواحی آن شهر است بیرون می آورد که چهار فرسخ در چهار فرسخ بر توی انداخت و ستاره زحل را هم میگویند و سینه
نیز گویند که بگری صد خوانند و هر گوشه و پیغوله را گویند عوما و گوشه و پیغوله را را خصوصا و بمعنی بغل و تهیکاه هم آمده است
و دست در بغل کردن و از روی ادب دستها بر نهی گاه نهادن را نیز کش گویند و بمعنی خوش و نیک باشد چنانکه گویند کثر رفتار
و کش گفتار است یعنی خوش رفتار و خوش گفتار است و زخم و دیشی را نیز گویند که بردست و پای شتر به برسد و از آن پیوسته
زرداب بیرون می آید از پیم آن شتران صحیح را داغ کتد که مبادا با آنها سرایت کند و آن بگری غره خوانند بضم فین نقطه دار و امر به
کشیدن هم هست یعنی بکش و اسم فاعل هم آمده است که کشنده باشد همچو جفاکش بضم جفا کشنده و کنایه از خورنده هم هست همچو
پیاکش یعنی شرا میخور و بضم اول امر بکشتن و فاعل کشتن باشد و بکسر اول مرکب است از کاف خطاب و شین ضمیر بمعنی که او را
گفت و او را که گفت و امر به بر خیزانیدن شاه شطرنج است و فیکه در خانه مهره حریف نشسته باشد و امر به برد کردن و براندن مرغ
خانگی نیز هست و بمعنی کش هم آمده است و آن خطی باشد که بجهت باطل بر نوشته کشند کشتا بضم اول و ثانی بالف کشیده امر بکشون
و فاعل کشودن و باز کردن باشد و با کاف فارسی شهرت دارد کشتا خلک بضم اول و فتح خان نقطه دار و سکون لام نام جنبی از غله
باشد و آنرا شاخه نیز گویند و از آن نان پزند و بضم خان نقطه دار هم ب نظر آمده است کشتای ماضی کشادن و فتح نمودن و خندیدن
و تیرازگان رها کردن باشد یعنی کشود و باز کرد و فتح نمود و خندید و تیرازگان رها کرد و با کاف فارسی شهرت دارد و بمعنی فراخ
هم آمده است که نقیض نیک باشد کشتای نامک بضم اول اگر چه این لغت با کاف فارسی شهرت دارد لیکن در چندین نسخه
و همچنین در مؤید الفضل با کاف تازی آمده است و بمعنی منشور و فرمان پادشاهان و بمعنی طلاق هم گفته اند کشتاک بفتح
اول بر وزن هلال بمعنی ضمیر است که خاطر و در دل گرفته باشد کشتاکش بر وزن جفاکش کنایه از فرمایش و فرمودنیهای دروغ
و تازه بتازه و کشتهای متعاقب بودن و آوردن و آوردنی و ناخوشی و غم و الم بسیار و ناخوش باشد کشتان بفتح اول
بر وزن چهار خیمه را گویند که بر بالائی یکستون بر پای باشد و نام و لایبی هم هست که کاموس کشتانی منسوب بانولایت است
و بمعنی کشنده باشد که فاعل کشیدن است و جمع دزدکی کش هم هست همچو دزدی کشان یعنی شراب خواران و دلکشان یعنی
محبوبان و معشوقان کشتا و کش بفتح اول و او بر وزن فرامر زبمعنی دهقان و بر زبکو و زراعت کتد باشد و زبکو و زبکو